

91431C

History of Hursignabdd near Yazd  
and conversion of the Zoroastrians.

تاریخ الحضر العبدی

الحضر العبدی من بلاد فارس و قد تم منها الحرفات و ظهر من بينها امیت الکلمات و اودع  
فیهن مياه الحیات لذم النجات و للاسقام به کثر من فرملوات الغنایات و التعلو  
و استلاد و التبرک و البیاض من اشرب من هذه العذب الفرات الترحرت  
من براعة ففند مجرب بنا و محبوب کثر من فرالدر ضیاین و السموات و بعد  
لذ انجلیک باذن و دراره مملقة انما فنه حفرت حرمتت و مختار جهل البریت  
السموات انما فنت بذان کثر من ثبت عیاشات العنقر انما فنت  
و تابع تاریخیه امریه مرات سماپاننا اقامت و اعلم و انعم و ثروت و روف  
و سموات و شفقات و بلا یا و در زیا لاینهایت قدر از اراد و اجازت

دعلت استنبهار نفوس مقدسه آتیه در ترقی و ترویج و در امور و اعصار محمدی این همه  
 احقر افتخار پذیرد و خاف خفاش مقدس حضرت پروردگار جلیل غلام حقیر باران است  
 قایم باقی بر حسب خرداش مصفا محترمه محمد مقدس روحانی حسین آباد زاده است  
 تا سیدم تا سید امه لغبیه اجماع از منصفه و افتخار از منزل و تابع تاریخچه است  
 قریب حسین آباد رستاق من محمی دارالعبادیز در راجون و عنایت مرکز میخانه  
 مالک آفاق حضرت عبد البهیج اهلیت عبودیتنا الضمیر در نظر نگارش در ادب  
 و یادگار برین باران رب رحمان و ثاباتی بر وجود و سبحان حضرت یزدان در ذمه  
 گذارم تا از حلاوت عبارت و ملاحمت بشارتشن در باب فرات کاشمیرین  
 نمیند و ذائقه را میخیزد لسان شکرین کنند و دماغ بر لرز لرز بگین و این شایسته  
 و در عیب و اشتفته مور مبارک حضرت عبد البهیج و زینت افلق و نور مبارک  
 مقدس حضرت غصن ممتاز بنده نواز و در و ارواح کبریا نیکو است الانشا  
 ولایت افندار از بند کمر غیر یاد و بجز شاد و روز اد فرایند و بستایش و نیایش  
 حضرت و آی ام مبارک محبوب با انداز زبان گشایند استرین زبیر الاحقر بان  
 یونق الانجاء علی ما یحتمه ویرضی و یؤتی الادواء علی اجراء ما تنزل من قلم الله علی  
 انه هو المولیة الموفی الوعد الکریم از قرار که جناب لب در باران  
 انوشیه وان سید جمیل مهربان حسین آباد که از تمام اجناس فرمایند  
 نیکیت و روحیت مرغوب در سنه هزار و سیصد و هجرت فرمایند که محبت  
 بزرگوار و مصلحت و عنایت ام مبارک همه اینها در سنه هجری  
 ۱۳۰۰

Proc  
 45  
 1  
 Related  
 Amish  
 Mithr  
 1300  
 new  
 Faith  
 Specia  
 ation

بنای ایران را احاطه نموده بود و این زمره عظیم در زبان قاطبه اهل  
 بزد و نوا حشر شده بود جنابان انوشیروان و جمشید بهرام در مدد  
 شایسته جناب انوشیروان پدید حیدر ایران است

tyrs  
2d



Iran  
m +  
1 the

arians

de

تفتیش و تحقیق را گویند که شاید نفس از جهایان را پسندانند  
 و از حقیقت امر مبارک چه انفس ابر و طاعت مهندس حضرت است بجز در کما  
 انفس اطلاع حاصل نمایند و از اینجا بیکه فرامین زردشتیان و مسلمانان  
 انفس بر تمام بود و مراد ده و معاشه نشان غیر مکن و دستر لذا از درک نمایی  
 دانند شنیدنی کما علی بهر و نصیب مانند و از تحقیق و تفتیش و اطلاع بر ابر

منبع مقدس الهیة با نصب گشتند تا آنکه در سنه ۸۰۳۰ قمری علی بن ابی طالب  
 سنه ۱۲۷۰ شمسی و سنه ۴۸۱۰ قمری در بغداد از علمای چهارم در بوم  
 نهم نثر ثوال اہفت نفر از اجابت راسخ در امر مبارک حضرت خرد و اقبال  
 در دارالعبادین بزرگ حکم جلال الدولہ کہ حکمران بزرگ بود در سہ ہر گذر با انواع خفت  
 و ذلت شہید نمودند و آن شہیدان قربان گاہ عشق اکبر استقامت و نبیاً  
 جان بازر فرمودند و گوی سعادت را از میدان شہادت ربودند کہ عمر  
 لفظین گردیدند لهذا افسوس مقدسہ از زردشتیان قریب حسین آباد  
 رستاق چمن این ثبات و استقامت و جان بازر و فدایکاران عشاق  
 سید ملک آفاق را مٹا ہدہ نمودند یک رقبہ دل لرز جان و جوانان  
 بریدند و در سبیل تحقیق این امر مبارک دقیق دیدند چنانچہ جناب انوشیروان  
 سید جلیل بہرام حسین آباد در حکایت فرمود کہ در بوم نهم نثر ثوال  
 سنہ ہزار و سبصد و ہشت ترقی کہ یوم شہادت شہود السیتم بود این  
 محض سیاحت و تماشای محفہ صفا بشہر بزرگ رفسم و ثبات و استقامت  
 و فدایکاران و جانبازان ہر یک را مٹا ہدہ نمودم و آن فدایکاران را  
 دیدم عظیم بر حقیت ملک آفاق دانستم و در صدد تحقیق این امر مبارک  
 دقیق بر ادم فلاحہ بعد از شہادت آن جان نثاران سید حسین  
 جناب انوشیروان مہربان و جناب انوشیروان بہرام و جناب  
 جمشید بہرام و جناب لرد شہر بہرام کو شہید نمودند و جزو شہیدان و فرزندانی

Can  
 An  
 Sa  
 20  
 20  
 5  
 5

تاجموت جناب مبلغ امرتسه وناشر نفیث ملا بہرام مریم آبا در کتب کن



شہزادہ جناب امیر خسرو شاہ بہرام مریم

زرعہ تہذیب آباد شہر جو در رسیدند و بنام فقیر و تقی شن در کمال در جواب را انہا دند  
 دگر اورا در تہذیب آباد در می ندر عمر و مخصوص خدمت اجہار حضرت قریبان و حضرت  
 افغان سدرہ مبارکہ رب رحمان رسیدند تا آنکہ بشرف اقبال برام مبارک  
 حضرت عمر زوہ اکبلاں خانہ گر دیدند و در زلف لیسہ دستوران سوء و پیشوایان بد خو  
 دنابر بند و از جہام سہشت ر علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین سہشت دیدند

Teach  
Husa

دکوشیدند آثار اب ایان و ایقان و الطینسان پوشیدند و در قریم حسین آباد در این  
 نزدشتیان از دشمنان و بیگانه در تبسین امر رب یک نه س آن گزردند و خفته گان  
 بستر غفلت را بیدار و بر شینار نمودند و زنگ آفتاب دستوران را در آید  
 از مرآت قلب بعضی از پارسیان زدودند چنانچه خدا رحیم بهرام و خدا  
 بهرام از او دم رستند و بفرغان حضرت مفتد رعزیز سلام بپرستند و منجم  
 تقابله آبا و اجداد را همیشه حقیقت معرفت مالک العباد شکستند و چنانچه  
 مهربان بهرام دشمن بار بهرام از فیض ظهور مالک یوم انشور بهره اعظم  
 و نصیب مرفور بردند و از قید و بند زندان رگشت که عقیده حقیقه معنی اینم  
 جنتند و بمناسبت او را در یاجین معتزله در حدیقه اترجید رت زید رسنند و حیات  
 از اینم در بنا رحمت الایمه بر خفتند و در این بار اتم و حق ایقین و ابرقار و فی  
 خود بدو خفتند زفته رفته از امت عالیه جناب انوشیروان بهرام و جناب  
 انوشیروان مهربان و جناب عیشید بهرام ار مبارک جهتم قدیم خیر بهرام  
 سرایت غیر و نغوذ عجب در عهد و ن آ پارسیان حسین آباد نمود و ابواب  
 مراد و معاشرت اجناس را بر از نورد و نوا امر در قریم حسین آباد مفتوح گردید  
 و حضرات مبلغین امر اسم و نامش برین نفی است اسم که عهد ان محبوب عالمیان  
 س بر بار و بلدان بودند بر حسب عبود و مرد در قریم حسین آباد آمدند و در یک  
 س از اینج در امر تبسین بگشودند و بموجب بشارت در کت رات کت کت  
 نزدشتیان پارسیان این سامان را هدایت میفرمودند و حقیقت امر مبارک

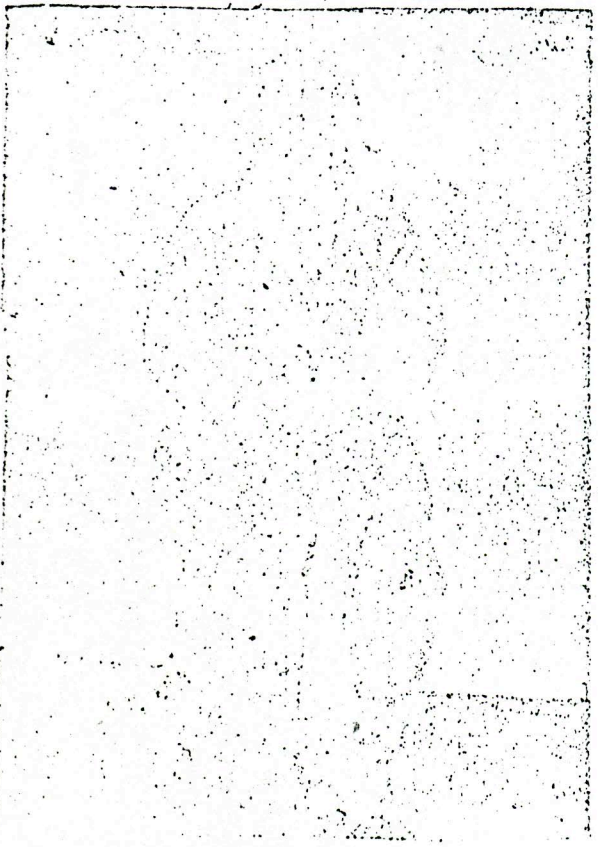
بجهاد از او فریاد و جان فرمودند و شاه در راه آئین مقدس اکثر را ادب  
 از بین آستان و زمین ظلم و دشمنی را بر سر گذاردند و اشیای مفید را در حدیقه علم  
 و معرفت حضرت رب العزت را آبیاری نمودند و من جمله حضرت مستبح امرایان  
 فقیهات الله الذی صعد الی ملکوت اللعبر که برزاهند از اخوان اصف بود که در علم  
 و عرفان و تعلق و بیان و کشف و لایزال برهان میدادند و بیضا آمدند و در کتب تقدیم  
 از آت غلب انام میزدند و در آواز و مزارا در قریه حسین آباد در  
 و بهر میز بود و کذا لک خادم بیاران ثابت صادق کاتب جناب کبیر زرا  
 ایامات و مرات در قریه حسین آباد در ستاق باذن در راه ملک  
 عشاق بر آمد و خدمت شاهان بیاران پارسیان و در استان رستان  
 بگرد تا آنکه اندک اندک قریه حسین آباد در ستاق با هم بجهاد انزله  
 اتفاق گردید و آتش بغض و کینه و عداوت در ستاران شعله در گشت  
 و بنابر اتفاق و ناچار که را با جبار حسین آباد نمودند و حکم بگرفتند و بر همه ایام  
 زودتر بخت دادند و جناب انوشیروان مهربان را از اهرم زمان  
 در راه زن مردمان خواندند و در آن طعن و تخریب و غلامت دشمنان گشتند  
 و چه افزایات و اتحمالات نالایقه عجیبه که بآن جواهر وجود در راه  
 سجد نسبت دادند و از آن جمله دستور نامدار از اهرم قریه حسین آباد  
 اردکان که نمایان و خرافات و توراتی نظمی بطریق اجویات و ذم  
 و تدبیر جناب از شیردان مهربان بهم بافته بود و در راه کجین آباد

درشت و کتب جناب انوشیروان منظمه را در جواب آن دستبردار شعور  
 بطریق ادب با دلگشاقت و در اثبات تدعی استدلال بر فرزند ابا  
 و اخبارات کتب زردشتیان نمود و در هدایت او علم افزاشت و نیز در  
 درازمدت داشت اگر چه اثر در قلب آن دستبردار خداجامد نمود و کتب مصداق  
 فخریت عیانیه گردید و سکت و صفات گشت غلامه اجباری بر فرزند  
 حسین آباد بمشابه کوه البرز مقادیر شامت و ملامت در دستبردار و دستبردار  
 زردشتیان را نمودند هر چه ناملاعی و ناسنانشیدند در امر مبارک هم  
 اندکس اضع ابره هر چه ثابت تر در اسب تردیکم تر گردیدند از  
 هیچ بلا از نخبیدند و از هیچ جنای آزرده و مزل نگردیدند و از هیچ  
 سترافسوده و پشزمرده نگشتند و لیساً و نغماً را یکوشیدند چون بحر  
 زخا زمر جو شیدند تا هفته میرا بیدار کنند و مدد هر شر را هر شیار نمایند  
 و مرده میرا زنده فرمایند و پشزمرده میرا ترده تازه گردانند و انسه دره میرا  
 بنا بر موقده محبت الهیه برافروزند و هجیات مانعه زردشتیان را  
 با تشایقان و اطمینان معرفت حضرت حرسیمان بوزندان اگر رفته  
 رفته جمع کثیر و جسم غنیمت را از رجب و نای از زردشتی عین اباد  
 استاق در عشق و محبت امر مبارک مالک آفاق گریبان در دیدند و در نیت  
 شریعت مقدسه همه جانان را اندگر دیدند و در سایه اشبه امبارک ایقان  
 و اطمینان و نبات و استقامت مقرر و اندر گزیدند و بر فرزند ابا ثابته



و اسمی مطهره گوگردت گذار و جهان نشاند و نفاذ اسرار اجبار حضرت بار را  
 از میدان سعادت ربودند من جمله امنه استه المقرتبه المنجذبه المطهره در دست  
 سید علی بن جناب تصاعد ایا ته نوح بهرام ضمیمه محترم به جذب انوشیروان  
 بهرام که از حقیقت دل و جهان و طلیعت یک روح و وجدان در خدایات باران  
 کبریاست را از دیگران ربوده و فرزند حقیقت در جهان نشاند و خدمت گذار را  
 بر پیشانی نموده و رخسارید فاجرا علی الله مرآة و دفعتا علی هذا خلاصه اندک اندک  
 نیز همین آباد بر واسطه از رشتیان بختیان آباد شد و با اسم جمالی شهره تمام  
 بنزد و قرار در آید گشت تا آنکه در سنه ۱۱۷۰ هجری در سجد و بیت قمر جناب دارا  
 سید جمیل انوشیروان مهربان نورسازت در هاجرت از حسین آباد به پیش  
 و قادر بنا از زمزمه است فرستاد که من به بساط خود را به محبت رساند  
 و از این عازم کعبه حضرت عرسجان گم در دو به طلیعت مقصود عالیمان رسد  
 و نهایت آنکه مقربین رمله عالیین فائز مشرد لذا در سنه (۱۳۲۱) قمری  
 بدون اطلاع احدی از حسین آباد حرکت نمود و در سپهر بلاد و دیار  
 هندوستان گم گردید تا آنکه بعد از زحمات کثیره وارد محبت شد و بجهت نرسد  
 نمودن اخراجات مسافرت از رضایه در بجهت شکر بکسب کارگردید و در سنه  
 نام در بجهت بکسب و شکر تمام واقفام تا م نمود تا آنکه در بجهت اخراجات مسافرت  
 نویسه در تارک نمود و عازم کعبه مقصود و قبله الهی سجد گردید و در رحمت منع الله  
 به انبیا و بر بجهت در غزوات رسید و با آنچه که بخیالت آمد و از در دل و جانش بود و غایت گزید

و چند روز در ارض اندلس عیاش از نین هفتاد مبارک حضرت مولانا اور علی بن ابی طالب  
 جلالت عبودیت العظمیٰ بهره عظمیٰ گرفت و نصیب او فر برد و از زیارت قبسه  
 مقدسه مبارکه چهارم مقام عیاش خبر ذکرها اذ عیاش روزی در فرخنده شیرین غلغله  
 شامی جناب داراب سید حلیمه فریاد فرمودان است



دختر خود معطر و معطر فرمود و با یک جهان سرور در اجتهاد و تفسیر عربی ابا خود  
 دشم جهان عیاش را معطر کرد و دانید که عالم در شیرین است از نین عیاش فرمود

تا آنکه در سنه ۱۳۲۱ قمری مطابق سنه ۱۲۴۳ شمسی در سنه  
 ۶۰۰ هجری که رسید ابراهیم امام جمعه یزد در نجف شرف بشهر یزد دارد  
 شد و بار اجیف و ادغام عوام کاکهرام را بر یزد در سنه تام بر آن گنفت تا آنکه بسبب  
 بجز عمر شد و دم مظهر منور ایشانند و دوسه نفر از اجا شایسته را نسخ جهل  
 اکثر را در یزد و نواحر بر بخت و این نفوس مبارکه مقدسه در غایت شوق  
 و ذوق و اشتیاق بقربان گاه عشق مالک آفاق شتافتند و جان و هم  
 عزیز را بر ایگان نه ابرار مبارک جهل همان نمودند و آنچه را که غایت آید  
 و از ذوق دل و جان بود یافتند و قریب یک کر در هر دو امرال عیال یزد  
 و از اطراف یزد بغارت رفت و اکثر اجا را از یزد و نواحر آوار، ادرجان  
 گشتند و گشته کوه و درشت و بیابان شدند اطفال یتیم و یدلان و  
 بیخانان و سرگردان و فریاد و فغان منگومان بجان آسمان میرسید و کفن  
 اجا حسین آباد از این انقلابات کثیره و مصدات و شقیات دینیه ابد از زره  
 و اندر ده و پشورده گشتند بلکه بقدر مقدور رعایت و حمایت و حفظ و حراست  
 بر فرزندان مظلومان تنیده و غارت زده گان محنت کشیده را از سر فرود آوردند  
 ایام و ضعف و فقر را از سر نمودند تا آنکه در سنه ۱۳۲۲ قمری خاندان از شیراز  
 مهربان و جمشید بگرام از حسین آباد حرکت نموده عازم زیارت عتبه  
 مقدسه مبارکه علیه السلام جهت ترمیم عتبه العظمی و شرف بهجت استماع آنکه  
 بشان مالک آفاق حضرت عبا لاهی آوردند و در راه کلمه عز العالم و حمد و توبه و استغفار

گردیدند تا آنکه بخت آید و آرزو در مقربین فائز گردد و دیدند و کعبه مقصود داشته باشند  
 و کام دل و جان یافتند و چند روز فیض حضور مالک یوم انشور بهره اعظم و نصیب  
 موفور بردند و بایک عالم شایسته در وطن اُلو ف مراجعت فرمودند و بقره  
 حسین آباد ورود نمودند اجناس اکثر از شدت فرح و شادمانی در کماش نهالید  
 نمیگنجدند زیرا که راه مسک جهان لزل از آن کعبه خرسیم استقام نموده  
 و لکن بدخواهان لسان طعن و سخنگش دند و مجدداً بنا بر ظلمت و شامت نهادند  
 و لکن اجناس اکثر از بجز فرغات و ترهات و نه بیانات معاندان ندادند در سنه  
 ۱۳۲۸ قمری بتائیس محض مقدس روحی حسین آباد قیام و اقدام فرمودند  
 تا آنکه بانتهای محرم نه نفر اعضای محض مقدس روحی انتخاب گردیدند  
 ۱۱ جناب انوشیروان مهربان ۲۲ جناب جمشید بهرام ۳۳ جناب  
 اردشیر بهرام ۴۴ جناب انوشیروان بهرام ۵۵ جناب فخراماد بهرام  
 ۶۶ جناب رستم خداداد ۷۷ جناب فخراماد بهرام ۸۸ جناب شهباز  
 بهرام ۹۹ جناب بهرام مهربان بار بعد از آنکه اعضای محض مقدس روحی  
 معین گردیدند بنا بر مذاکره و مشوره در پیشرفت او از راه نیت و احکامات  
 الهیه و ترقیات عمریه بدیهه را نهادند تا آنکه در جلب از جلالت روحی اتفاق  
 در او بر این شد که حاکم شیره بر بقانون حمام اربلا در خارج که زائران کعبه مقصود  
 در ایام مسافرت در بعضی بلاد و در مسافت نرسیدند معبودش بده نموده بودند  
 و از دهن در آن حمام اربلا در تالیف و آب اسکر یک و یکزه حضرت و از برده بود

132  
 LSA  
 Husayn  
 elect

بنا نمایند تا اجبار فریب حسین اباد بیون رعایت رب باندازد از کشتن  
 ارساخ بنجند عقیده نجابت یابند و در درود خود را در حمام شیره آب بگر غیر  
 مستحبر حرن خلق و خورشیدش پاک و مسطر فرمایند و وجود خود را ظاهر ارباط است  
 انتساب با مبارک حضرت رب اللہ باب نمایند لهذا بر حسب نصیب  
 اعضاء محترمہ محمد مقدس روحانی اجبار رحمانی رجالات و اہم گشتند  
 بقدر ولعت و ہمت اعانہ دے دادند و حمام شیره در نہایت لطافت و نظافت  
 و نظارت رپاک و پاکیزہ گاہ فتنہ روزان تا پنج الازمانہ اہل آن حمام دائر  
 و برقرار است و اجبار الہی از ہر آلودہ گاہ پاک و طیب و صلوات از زاد فاجر ہم  
 علی اللہ ایدہم علی اللہ المراد و التعمیر الشکور والفیض الموقر در سنہ  
 ۱۳۳۰ قمری مطابق سنہ ۱۲۹۳ شمسی جناب کبیرزا حسین  
 سید جلیل قاسم حسن آبادی کہ در جہ کہ طلبہ محبوب مسجد و در علم  
 و عطر در روضہ خوانا ماہر دستم و ممتاز ترجمہ و اجزات فائزہ امان قریب حسن آباد  
 و کلا و طرا شیعہ و ذریفہ زہد و روح و تقہ لیس و تنزیہ و امان و دیانت و محبت  
 و صداقت او مریودند در غلبہ تجسس و تحقیق و تفتیش اقتاد کہ با بھایان صحبت بدارد  
 نامی را از باطل و صدق را از کذب امتیاز گذارد لہذا کما ہم در سہ صحرا و زراعت  
 کہ با اجبار با سر حسین اباد علاقہ مسمومہ بنا بر سوال و جواب را میگذارد بلا حمله  
 اینکہ با سر سر نماید کہ شہد در سہ ستر محبوب را در بیابان اول از کلمات  
 و مذاکرات اجبار با سر چنانچہ باید وقت بد فائزہ از غمزد و دلیرت بر جہت

۱۳

© Afnan Library Trust, 2022

ادرا فرزند که این چه حکایت است که شخصی ز درشت در زبات ارا نبرد  
 بیات شریفه قرآن و دعا در پنجمی نهمه اظهار نماید تا این که جناب  
 عزاباد که از سلسله طلاب بود در جوته اهل بیان داغ و بی بیست مشهور  
 آن دیار گردیده در قریم حسن اباد آمد و در خانه صهر خویش جناب آقا  
 درود نمود جناب آقا برزاحسین وقت در غیبت شمر دو منزل جناب آقا  
 و با جناب ملا غلام حسین بنا صحبت و مذاکره در نهاد و سر غامضه  
 و سوال و جواب عمیده بمیان آورد تا آنکه بالخره ثعبان دلائل و  
 ادعای تمهید و تلقی لیدیه ادرا بلعید و بشرف اقباب برادر حضرت  
 نیز در اورش تافت تا عاقبت کینج معرفت حضرت رب العزت را دریافت  
 مراد و معاشرت را با ابا جبار حسین اباد نهاد و از زیارت و قرائت  
 الهیه شجره اقبالش در ارض اطینان و ایقن ریشه محکم نمود و بانکه  
 کا انجاس حسن آباد از اقباب و اطلاع یافتند و عمیده ان رذالت  
 شتافتند و در قریم حسن آباد در عقب سر جناب آقا برزاحسین  
 و لعن و توہین و تحجر را بان معدن ثبوت و در رخ نهادند و گام  
 انکندند و رنگی مراد از غزفه تکیه حبیبه پائین کشیدند و در  
 او تاختند و محمولات ادرا پایمال خفتند و فاسات  
 و زمانه اطفالش را بیشتر در عقب سر اداند خفتند و در  
 لسان بسبب لعن و لعن او گشتند تا عاقبت از گزند اذیت و

و منم با بیان آن گروه بی و فائز کفنه و لانه در شبانه و زراعت و مسجد  
 و کرباب و بنیر حسن آباد در نمود راه قرار بمجود و حدیث الفزار تا لایطاف را  
 اختیار نمود در حسب تصویب و دستور العمد محض مقدس رومیان حسین ابابکر  
 در زیم عمر آباد گنا گرفت و دهه چندی بن سنه است که در عمر آباد در اجاق و ابود است  
 و در فریات ام شند و مالوف و فقه الم تعالی  
 در سنه ۱۳۲۲

بجز فری که اجار زیم قاسم آباد و اطراف قطعه از زمین را با اسم گلستانه و قبرستان  
 حدار کشیدند که مدفن و زرار اجار با سر قاسم آباد و قرار اطراف غف بسند  
 اعضا محترم محض مقدس رومیان حسین ابابکر بنامند که قطعه از زمین را تهیه نمایند  
 و حدار کشیدند و مدفن اجار حسین ابابکر قرار دادند و اموات در از زشت  
 و غم و دهنه بان و دستوران و لاش خوردان نجات بخشیند و بسن و داراب  
 از مقدس بجا و اموات غمیشرا کفن و دفن فرمایند لذا یک قطعه زمین  
 نازنین که تخمیناً هشت هزار ذراع مربع است بقبر نازل از انبیا و اعیان نمودند  
 و بنامه معتبر بجهت مهر علم را اسلامیه گرفتند و تصرف مالکانه نمودند و لکن  
 چون در موضوع گلستانه قاسم آباد دستوران مغبضی کج بنیاد و زور و شتیان  
 مغرض بر عناد از راه محله پشت مغان بنام ساد و فتنه را بر نهند و شبانه در با  
 گلستانه را آتش زدند و فتنه رفته اهمیت شده و حاصل نمودند و ملکات  
 غنیده ببلران بحضور ادبیا را امر شد و علت فموضا و انقلاب  
 گردید لذا روح مبارک فیروز ساه اراده مبارکه مالک میثاق حضرت

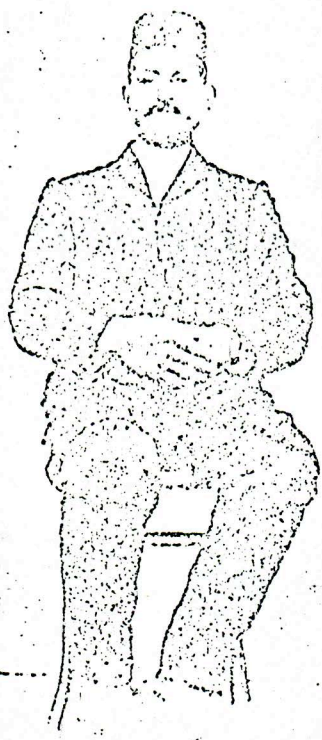
عبداللهی آجلت عبودیتہ العظیما در و نازل گردید و منع از اجراء این امر  
بجته اجبار پدید رسید که حسب ذنن اموات بجا نیان زرد شتر موقوف الی غیر  
باشد تا زمان ادب رسد لذا یاران حسین آباد حصار آن زمین را نگشاید  
و بجای خنجر با تیر گذاردند تا زمان ادب رسد الا برسد آتیه رب العرش و التکرار  
در باب الکفر الرفیح در شرح حدیث گذارش

احوال جناب حاج میرزا سید جلیل محمد رضا حسین آبادی جناب  
حاج میرزا جوانی بود در سن شباب و نوزده سالگی و یکی از طلاب حسین آباد  
محبوب و روحه خوان و در سه منبر در مصیبت حضرت سید الشهدا و  
روح ماواه فداه داد سخن میداد و گاه گاه مرگ آن ذم و تدرج در حق  
اجبار حسین آباد میگفت و در روز ازل و او باش را نوزید ثواب در شترات  
میداد و در پیوسته بود که اگر من یقین نمایم میرزا حسین و روحه خوان  
بجای است با همین چاقوشکم ادر امیدرم و ادر ابدت خود قفسه قطعه  
و در زیر بنمایم تا آنکه دیو بر یکسفر از قرآن شریف ماه صیام عهد حسین  
نام قرآن را در زیر بغل گذارده و عازم صحرا داشت برد جناب کاتب  
پور انوشیروان بهرام با در رسید و فریادت باب سخن را مفتوح نماید  
و با او صحبت تبلیغ بدارد لذا بان مشغول فرمود که آیا این قرآن را که این  
قدر لیسلا و مناسرا تلاوت مینماید میدانی که حقیقت قرآن علم و قدرت  
حضرت صاحب الزمان است یا نمیدانی در گاه ندانی جوهر قرآن



که هفت قرن زمان است خدا را شکاگر دیده است تلاوت قرآن است بگو  
 نذر او نذر دارد محمد حسین قادر از این سخن بر اشف و در آیه مناسبه را  
 گفت و مذکور داشت که حدیثی است که رسیده است که شاگردی با  
 آنست از آن اسلام بگویند و در بجا نب حسین آباد نمود و در او بود  
 زیرا در او دیل دارد و این را بنده نمودن آن افتراء و بجهت آن را گوید که العباد  
 البته کینه دیگر با نسبت به آن داده است و چنین و چنان گفته است  
 و مقصدش از این افتراء و اتهام این بود که علم فتنه رفت در برافزارد  
 و عوام حسین آباد را با خود توأم سازد و بنیادهای آن حسین آباد را  
 براندازد لذا اندک اندک جماعت را جمع نمود در آنجا  
 فرضا و غوغای را بلند فرمود جنابان انوشیروان بهرام و جمشید بهرام  
 و کجی و نوشیروان و در دیشیروان آمدند در محله مسلمانان  
 که شبید بستان شفقت و محبت این آتش ف در افاکش نمایند  
 و این شعله فتنه و انقلاب را سرپوش نهند و مذکور داشتند  
 که جماعت اسلامی آنرا سازد است که بافتراء و اتهام نسبت به آن  
 بزبان شریف دید و آن نسبت نالایقه را باین حزب ضعیف بنماید  
 از صمیم دل و جان پریشانی تر آن مرغییم و از غرض در این بحر بی پایان  
 لا ادر جان معانی فرادان بیرون مرادیم ابد ایندیرفتند و ما را  
 او در انقلاب را شد بدتر نمودند جناب کجی و بر اشف و تقرضاً

مذکور داشتند که قصد شایرف دست و بروز بغض او عناد برودید و آنچه  
از دستهای بر سر آید که تا هر تنب بید و آنچه را از افراد شامس گویید گفتند



شاه میرزا کبیر و سید علی افشاری از شهبان ایران است

که یک رتبه فریاد مسلمانان بلند شد که حضرات شاه باشید  
که کبیر و اقرار بنیبت بود بقرآن نمود در این ضمن جناب حاج علی  
سید علی که مختار حسین اباد در باعت هم کبیر و نعلین زرد بپیر که آنرا  
علم و غیرت رسید و از کم و کیف احوال مطلع گردید و با جناب سید

صحبت و مذاکره کردید و مذکور داشت که طرف شما من استم و بعین آنه تعالی  
 بکنه در ابگشتن میدهم و بنیان عیان را در ایران میسایم و بنیادمان را برابر  
 میدام و بعد از رجز خوانی بسیار کاغذ و قلم برداشت و صورت ایشان را در  
 نگاشت که مسلمانان شهادت خود را بنگ دارند که جناب بکنه و العبادت  
 با آنه بفران شریف با احترام نموده و نسبت بر آن داده اعزازاته  
 من بجهت آن العظیم خلاصه خود را برداشتند و خود را حاضر خود ندیدند  
 و خود مغفرت آنکه بکوزن کاغذ بزرگ را مملو از شهادت کند به و افزا نمودند  
 و حاجت با اتفاق حاجت روا نه قویم فرزند آبا را که دیدند جناب صاحب  
 با تمام آن چون جبرئیل قبس بسند و عظیم از پیش و جماعت از انعام بهم  
 از عجب تا آنکه وارد در منزل مقدر اللہ نام حاجت رسید علی رضا بکنند که دیدند  
 و فریاد داد و دادینار را بسند نمود و ایشان را بدست حاجت رسید علی رضا  
 دادند جناب حاجت رسید علی اکبر پیش نماز هم حاضر شد تا آنکه آن در مغفرت  
 جا هر نیز از قتر جناب بکنه در انگشت شدند و مختوم نموده بدست جناب  
 حاجت رسید دادند لذا از فرزند آبا حرکت نموده ره سپار قصبه اشکدر  
 شدند و حکم قتل ایشان را بدست حضرت پروریزان بختبار که حکم  
 بزرگ استاق بردادند و کینفردهجات بکنه در آخر رسانند لذا حضرت  
 پروریزان با مرفرت نام در حسین آباد و جناب انوشیروان بهرام در رسید  
 در بکنه در در و شیر و جناب بمشید بهرام و جناب فیضیروان مهر با

برداشته باشکزار آوردند و چون حضرت پرویز خان ششویق با تربیت معتقد  
 متمدن صبیح دستر بود از قرائن منفعت شد که این مسلمانان مفرقاقتند با نزار ۶  
 در بهتان در اشتباه کار صد سه ای بر عجب بان در رد آورند خناسم حضرت حکمران  
 جناب انوشیروان بهرام و جناب کچنسه در طلبید و ندکود داشت کچنسه در بجهت توبه  
 بفران شته لیسنت سواد داده که قران بسیار محترم است کچنسه و عرض کرد آنچه  
 این حضرات مسلمان میگوبند تا؟ افترا و بهتان است من قران و در این ششویق  
 و احترام قرآن را بیش از خود ایشان در رم بر بزرگان فرمود چه عترت از مسلمانان  
 شهادت داده اند و علماء فتوا رقت نور انگ شته اند کچنسه و عرض نمود این  
 مسلمانان خودشان نشاندند و خودشان قاصر خودشان در تعبند و خودشان  
 مقرر میخواستند میگوبند در چه میخواهند مریزبند پرویز خان بجهت اوقات  
 مسلمانان فرمود انوشیروان که عاقبت شماست باید چوب بخورد کچنسه و عرض  
 کرد هرگاه من مقصوم باید خودم چوب بخورم چرا چه از من چوب بخورد بار بعد از  
 ممکنات بسیار چوب خوردن انوشیروان نتمه شد مبع سر و بنموزان  
 و به نقد هر یک از حضرتان عرض نمودند و مراجعت بتقریب حسین آباد کردند  
 چون جناب حاجر علی بنجمه از زحمات و عمر خود ندید بوسه فرساده دیگر چه  
 رفت در تقریب حسن آباد و آنخوند ملاحسن پیشناز که علام را بیک چشم میدید  
 با خود هم از دمس ز نمود و جماعت از عوام حسن آباد و حسین آباد را  
 باغولیش ام آراز کرد تا آنکه جماعت فراهم شدند و در علم از افتخار و شیوای

زودتند که بالا جماع عازم شهر بزرگ گردند و در محضر علمای بزرگوار خود  
 و جناب کچهر در اینکشتن دانش اجلاس حسین فرور <sup>آباد</sup> را پرت این جماعت  
 و انقلاب را بر او اسعلا جناب انوشیروان مهربان بجنور پروریز خان حکمران  
 دادند لذا پروریز خان فرور حکم در تفرقه جماعت بلوایان جناب حاج حسن کوشید  
 حسین آباد نگاشت لذا حاج حسن هیماعت را متفرق نمود چون جناب حاج <sup>عبد</sup>  
 از سر عمر فرور بآبهره و نصیب گردید از این حرکت نادم و پشیمان شد و عمر <sup>فرور</sup>  
 آخر نیک چشم فرمود که چینه این ایام متقفر این گونه اقدامات نیست لذا  
 باید چشم پوشید و با صلاح کوشید لهذا مرزا حسن هم از این جناب  
 صرف نظر نمود و جناب حاج <sup>عبد</sup> هم از در اصلاح پیش آمد و بواسطه  
 با جناب کچهر و در دیشیر ولدان انوشیروان بهرام بنابر <sup>راوده</sup> و <sup>موسا</sup>  
 بخادر جنابان کچهر و در دیشیر هم در غایت خضوع و خشوع با ایشان  
 محبت و مهر با زردش در رفتار نمودند و کتب را بر تیر را با میدادند جناب  
 حاج <sup>عبد</sup> از ملاحظه کتاب <sup>استطاب</sup> ایقان تغییر حال پیدا نمود و بجهت  
 تحقیق و تجسس افتاد و یک طالب <sup>لا</sup> مجاهده اش بچوش آمد و در شهر عرب  
 سنه ۱۳۳۲ هجری قمری در سپار شهر بزرگ گردید و گاه <sup>با</sup> حضرت  
 من معدالاسمه طالع عبدالغفر زحمة <sup>الاسم</sup> علیه ملاقات نمود و کتب فیض <sup>از</sup> ان  
 منبع فیض و برکات نمود و گاه <sup>با</sup> جناب <sup>نا</sup> شرفی است اسم الله القادر القاهر صبر  
 بجهت <sup>هر</sup> لاقه <sup>تر</sup> حاصل کرد و سوال و جواب <sup>با</sup> عید <sup>بده</sup> <sup>در</sup> میان آورد و گاه <sup>با</sup>

در مودر آباد در میفرمود مریحان حاضر شد و هنگامی که غریبش ده نوزده آنکه  
 بلا فرجه بنامید جهب مبارک ابر جبر غیب را در عوان و عنایت حضرت عبدالمجیب  
 عز شانه بشیر فایق بر ابر مبارک انفع اتمس حضرت زو الجلال فائز شد  
 و اصنام ارام و تلقایید آبا و جداد و علماء و انام را برایشه حق یقین در هم شکست  
 و بشابه نوحی نورسته در حدیقه اتمس معرفت حضرت احدیت برست زبوسب  
 غرافات و ترقات سالفین را بست با ملا عالین در گروه مترجمین ب و حضرت  
 رب العالمین برست و در صف روی نیان عالم حرسین نشست و همه حق  
 آیم مبارک که تبدل الارض غیر الارض گردید و ز شدت طلب و مجاهده بحق بنیست  
 فلنبدینهم سبنا رسید زمین زود آسان شد خطمان بر در زرا گشت ابر غریب  
 یزدانز گردید جهان بود رویان شد شبطان بود در همان گشت ناسوت  
 بود متصف بصفت محسنه ملکو تر گردید با یک عالم بشاشت و برت و بجهت  
 مراجعت بحین آباد نمود و ندان مرده بدم زنده شدم گریه بدم خنده شدم  
 دیو بدم بنده شدم را بلند نمود یاران پاس از شدت فرح و شادمانی  
 در کاشانه کاتبه نگنجیدند که الحکم الیهم الیهم که چنین نونیم بر دست پروردگار  
 در بوستان توحید در همان غرس شده که آیت یزدان است در راست  
 لغت از حرسین خلاصه جناب جبر علی بنام مراد و معاشرت را  
 در حین آباد با اجار الیهم نمود و پرده زرد و سیاه برداشت و در می نرومی  
 علم تبارخ بر افراشت و با ایشان بیگی نه بنام بصوت را گذاشت تا آنکه

Deed  
a

Hus

یوم در منزل جناب داراب سینه چندی نشیردان مهربان متباد است  
 حضرت رب العالمات شغرد بود که گفتند والد ما جبرئیل محمد رضا و در شد  
 و مذکور داشت که از فرزند عزیز من چه شد که تو با حضرات زرتشتی در نهایت  
 جنگ و ستیز بودی و بخیان را عهد و عهد میزدی و ای ایزد عزیز بودی  
 گوید از لایق و رفیق شفیع باقیمت جناب حاج علی مذکور داشت که از سر  
 بزرگوار من اگر تو هم چشم عفت قرار بر بند روی بر انصاف نگشتی و از زرتشتی  
 و تحقیق سیر در آیات قرآن و روایات مفسر سببی نه غمنا بلا شک تو هم  
 مانند من با حضرات بختی و بیار آن پارسیار عنسرتی در رفیق شفیع مشهور و سبک  
 سبید و طریق میگردی و از من بر روی بزرگوار تو و از آیه مبارکه که یوم یفرأکم عن خصیه  
 و صاحبته و بنیه و امه و ابیه که تا پیش علم اسلام ابدالمغز این آیه مبارکه را  
 نفهمیده اند و اقف و آگاه میگردی و بگفته مطلب او بر میسر جناب محمد رضا بقا  
 از این سخنان بر شفت و دست پیچوب نمود و جمله در بفرزند زرتشتی خود گردید  
 که او را اذیت نمید و بدگلت گفتک سنجر با و بزند جناب حاج علی زدم چوب  
 او فرار نمود و چند قدم در راه ایستاد و مذکور داشت که از پدر مغز آیه مبارکه  
 همین است که اللذن و افصح و اشکار گردید و من از تو فرار کردم و گریزان شدم  
 جناب محمد رضا با اوقاف چون زهر مار از منزل جناب داراب بیرون آمد  
 و نفوس از اقوام و اقارب غرور بر اذیت و زار حاج علی را نگفت که بیست  
 بقوه اجبار او را از صراط مستقیم منحرف نماید و بتلویق باطل تقیاید و فرار

گشتند دیگر نه انست که شدت تفرض و جفا علت ثبات دستقامت هر دو  
 گردید و جوب و چنان اعدا باعث استقامت عشق جبهه اعجاب شود بار گرفته  
 رفته ز زنده شده میشود و همه برید گشت و جناب و جبر علی در امر عجل است  
 با کسانان گردید و غلامان پیشین از حسین آباد و حسن آباد که همواره با او همدم و همراز بودند  
 عوام کادوام را محکم بسبب لعن دشمن جبر علی شده اند و در کوه چم و صحرا حسین آباد  
 و حسن آباد بازار بسبب لعن بر عجب یاران با لافخص بر جبر علی تازه تصدیق جدید بر او  
 شده بد گرفت در ادوات کیش تا سابق بعد از نش بر خو استند و تا ما بر تخیلی سابق  
 یعنی محبت در انش فرار استند مخصوص ملا علی را خصم رسیده است که پیشین نماز  
 مسجد حسین آباد بود در سه منبر کسان با نمانت و تحقیر و توهین جناب و جبر علی گشت  
 و در آنجا که در وقت گوشت با جماعتی را بیدار کرد و ذکر جبر علی را در زبان  
 نمود و شعر هر چه بگند و نکش میکنند و از روزی که بگند رنگ را بگند در سه  
 منبر تلاوت بر نمود تا آنکه اجامه و اشهر از حسین آباد را استند لقبند جناب جبر علی  
 گردانید و ازیت با و را باعث غفران خطیئات رستیات جلوه داد چون  
 این مذاکرات و تراوات آن ملا را چه چهار غنای بیع جناب جبر علی رسید در یک  
 وارد مسجد گردید و بالا منبر رفت و خطبه عریضه اغراء تلاوت فرمود  
 و او در شیر در غمت غیبت عنوان کرد و شعر هر چه بگند و نکش میکنند و از  
 بروز یک بگند و نکش تراوات نمود و مذکور داشت امام جماعت میخواهد که دارار  
 امانت و دیانت و آینه و اخلاق محسنه است نمک طلبت و اول از دست و زبانی

Ula  
 rous  
 prop  
 aw  
 pose  
 Hay  
 rull  
 Ghul  
 Pida  
 fait  
 pul  
 Hay  
 Al  
 so  
 pu  
 + r  
 from  
 pul



در سه منزل ن امانت و غیبت و قیامت و روزالت و فی شرف و ناپاک گشت بدنگ  
گنبدیده است و از بر در یک گنبده دنگ و از منبر بزرگ آمد در از سجود برودن

شاه میر جناب حاج میرزا سید علی محمد رضا حسین آبادی است



رفت و چون هر از اتره و ناریک بسد بدروه سپاری بلاق مگردید که در ایام  
بمضان که وقت شهارت این تعدادان مردمان در همین ایاد نباشد خلاصه آن  
بیشتر در ایام صیام تمام عبادات و اطلاعاتش در سه فرسب و لعن جهان  
بود و امانت و عقارت در زالت بجناب حاج میرزا تا آنکه در بوم (۲۶۶) رمضان

On 21

Haj  
reb  
Lec  
Mun  
Obr  
Kid  
Moo

Haj  
Acs

deped  
for 4  
to app  
to aut

comple  
by a jo

1334

سنة (۱۳۳۴) جناب حاج میرزا ابوالقاسم را جهت تفریح تعیین آباد  
 غمخوار ملتفت شد که آنگونه ملاغلا مرغلا پیش نماز در ایام صیام در غیاب او  
 رزات تمام نموده است لذا ره سپار سجود شد و ملاغلا مرغلا رزوات غمخوار  
 و مذکور داشت جناب آفریند بفرماید که آیا جناب علاجه خلاف شکر نموده  
 اید که در غیاب من این قدر بنامانت میگشای و تحقیر و تدبیر من میدار  
 ملاغلا مرغلا گفت مرغواستر زود بیاید بشو تا مرود لعن و لعن و زمین غمخوار جناب  
 حاج میرزا مذکور داشت که باید شدن من از کجا بنوع معلوم تعیین شده است  
 که بخت تعیین دله علی محمد شکر پیش از یک سیاه بر صورت جناب حاج میرزا  
 کشید و گفت از این جا باید شدن معلوم گردیده است و بنابر رزوات ذرات را  
 عناد جناب حاج میرزا دیر تعیین عیاشی شکر گرفت و بر زمین زد که دور اجزا  
 سزا دهد که بخت همیشه مشهوره عین رسید و بفریب سنگ برشت برادر را  
 از چنگ حاج میرزا غمخوار و اندک اندک جمعیت باذیت حاج میرزا جمع شدند  
 جناب حاج میرزا چون هوادار انقلاب دید راه فراد بسجود دعایم شهر زدگر دید که در نزد  
 حکومت راد فراموش و کفر و بی زبانت اشتر اراد طلبد چون قدر راه رفت  
 و از عین آباد دور گردید ملا حظه غمخوار که جماعت از عقب سم او آینه تیر  
 سرعت در زمین که میرزا ابوالقاسم دله ملاغلا مرغلا با پنج نفر دیگر از جمله  
 او دور آمدند و حاج میرزا اگر گفتند حاج میرزا ابوالقاسم دست گیر بان  
 شدند و میرزا ابوالقاسم را بلند نمود و بر زمین زد و در کسبه او نشاند

دلگد گند و افزر باو زد که جماعت عقب رسیدند و حاجی علی را دستگیر و اسیر نمودند  
 و جهنم ذناب کاسره و سباع خضارتیه خاسره بر آن غزال غولس خط و خف صحرای  
 مجتهد امیر اجور شد بد نمودند و باذیت و لزار او دست و بازو گشودند و باجوب و زنجیر  
 داشت و لگد و نیزه از دحام کثیر گند بسیار بان مظلوم اسیر در جنگ گران شیر  
 زدند بالله خص حسین و ادریش محمد ظلم که ظلمش با پادشاهان و شورش از خون تر از دیگران  
 بود تا آنکه حاجی علی مظلوم را با بنیم چنان کشان کشان وارد حسین آباد نمودند  
 و پشت خانه جناب همیشه سید بهرام انداختند چون یاران پسر از راه خبر یافتند  
 آن نام را و هر دو ضرورتاً در غوغا و انقلاب را شنیدند از خانه بیرون دویدند  
 و خیمه و دفغان کشیدند چون چشم اش را بر یاران ابرار افتاد بتبار زذالت و شرارت را  
 بیشتر نهادند و بسبب لغین و امانت را از میگردانیدند امیر امیر مقرر به دولت سلیم  
 جلیله زنج بهرام ضعیفه محترم جناب از شیردان سید بهرام و امیر امیر امیر امیر امیر  
 الامیر دولت سلیم همیشه بهرام از خانه بیرون دویدند و فریاد و ادیلا کشیدند  
 که اربابان رسید که اش را در الواط جناب حاجی علی را گشتند و جنگ و خشم داشتند  
 جنابان اغوان کجسر و در د شیر و لدان جناب از شیردان از خانه بیرون  
 دویدند که شاید بر سائید جناب حاجی علی را از جنگ با شورش است و چند چون  
 بیرون آمدند ملا حظمه نمودند که جماعت کسانان زیاد است و حاجی علی را وارد کرده  
 نمودند و از عهده مقتدی با آنان برخواستند فوراً جناب از شیردان  
 عازم شیراز گردید که حضرت افغان سدره مبارکه الهیه حاجی میرزا محمد در کمال

خبر دهد که آنحضرت اسباب استخلاص حاجب را فراموش نماید و یکساعت از شب  
 گذشته وارد منزل حضرت افغان گردید و در آنسه را عرض نمود بارش اشتراد الواط  
 جناب حاجب را کشتن کشتن دادند حسین آباد نمودند و در بازارچه حسین آباد  
 انتراختند و مشورت در قتل او نمودند که بحیثیت بلوا اعیان و کثرت از دهام عوام  
 لاکه عوام او را قتل فرستند و نیز ریز غم میند و لکن محمد اسماعیل ابن ابوالقاسم و محمد اسماعیل  
 ابن حاجب در صلاح در قتل نداشتند تا آنکه بالأخره کثرتش ان شهر بر این شد که جناب  
 حاجب را بر بند در قریم محمود در ستاق که در کفر سنگ حسین آباد واقع است و بنده است  
 نایب الحکوم بلوک در ستاق قایم اگر این آری با آقا و جناب حاجب را بتوبه و مجازات  
 کاتب بنید و بعد روانه اثر یزد فرماید خلاصه ملا غلام رضا پیشنما زوجه عمر از اشتراد  
 و الواط و ادب باشیکه با او عهد استان و همراز بودند در وقت غروب آفتاب بوم قتل  
 ثوال جناب حاجب علی ابر در آشته و عازم محمود دگر دیدند و در راه بقدر ازیت در آزار  
 بان جوهر و جو در دار آورند که از حد حسن انقدر توره راه رفتن نداشت که با او در ا  
 جنگ یکشیدند تا آنکه در ساعت از شب گذشته وارد محمود شدند جناب امین  
 ارضیا و تشریف نداشتند بیهیلاق نموده بودند لذا حاجب را بدست حاجب محمد  
 ولد امین آری با اسپر دند ملا غلام رضا پیشنما ز عمامه را بر زمین زد و فریاد  
 و آری نهاد و اسلام بر کشید که بگرتبه بانگ دادینا و کشته یعتنا از بیعت  
 اشتراد بلند شد که ارشده یجان در اسلامان چهاره ایمن است که دین  
 از دست رفته و کشته یعت مغز آرا احمد را با هم شده حاجب عیال که صاحب

سجد محراب و منبر و حرم دین بهین حضرت خیرالشر بوده حد از دین بتر  
 بیرون رفته و بای شده و در خواهد ناس با چاره را اگر اه غیب و بدین باطل علیاً  
 کشند و ادب و اصیبتا فو آیه قاصته اشهر خلاصه از این قید تر آت و نه آت  
 سه و دند و زرد و باز و نمودند حاجر محمد ولد این اری آیه ام نمود چوب آوردند  
 و دست بچوب نمود و قریب میت چوب بر سه رکف را اندام حاجر علی مفروب  
 مجرد و زلفت و حاجر علی الزباید در انداخت تا آنکه آخر الام در نفر نامردستین  
 نمود جناب حاجر علی را بر در کشته با جماعت شورشیان عازم حسین آباد  
 کردند و خود در یم دوم ثوال بیاید حسین آباد و قرار تفت حاجر علی را بدید  
 و چون ناموران با جماعت شهران وارد حسین آباد گردیدند دست بیخ  
 از تن و در جماعت اش از متفرق شدند و ناموران بنی حاجر علی آمدند جناب حاجر علی  
 اسباب لازم را از قند و جلا و دغان و شام بجهت ناموران تعقیب نمود و در غم گرفت  
 که بر دست بخوابد و دستراست نماید لذا ناموران ام او را اجازه راحت دادند و در  
 بادن مفروب و مجروح و سیاه در نهایت ضعف از خانه بیرون آمد و محله زردشیا  
 شتافت و در منزل جناب انوشیروان مهربان که از قند با اجناس الهی و وارد  
 شد و چون در و نمود ملاحتله فرمود که وجوه اجناس الهی و اعضاء محترمه را محض  
 بخت کنند و مشورت در کسب خلاص او از جنگ اش را در خون خوار مغرب بیند  
 چون چشم باران رب رحمان بر جناب حاجر علی افتاد به غایت سرد  
 دشمنان گردیدند که از چشم آن گرگان درنده و سباع شکننده بخت

یافته و فوراً عرضیه ای بحضور حضرت افغان سدره مبارکه الهیبه جابر میرزا محمد ز  
 و کبار الدوله عرض نمودند و خود جابر علی عریضه را برداشته عازم شهر گردیدند  
 طلوع آفتاب بر دم شوال در در منزل حضرت افغان گردید و جناب در راه  
 از شیردان ام که عصر بر دم قبله بجهت این حدیثه بحضور حضرت افغان رسیده بودند  
 عرض نموده بوده و فرمود چون حضرات افغان سدره الهیبه جابر میرزا محمد ز و  
 در سید حبیب حضرت متصاعد الاملاکت العظمی جابر میرزا محمد ز و کبار الحنی نور الله ترتیباً  
 از حضور عریضه و شراکت اشهر ارحمین آباد مطلع گشته فوراً بر خواسته عازم  
 دار الحکومت گردیدند و حضرت حکمران لایرضیاء الدوله را ملاقات فرمودند و کفیه  
 و مجازات پیشنهاد در اشهر ارحمین آباد را در خوات کردند سرکار ضعیاء الدوله  
 فوراً مأمور معین نمود که برود در عین آباد و آفریند پیشنهاد در اشهر ارحمین  
 گرفته بشهر بیارند و حضرات افغان مراجعت بمنزل فرمودند و جناب جابر میرزا  
 نوید انتقام و مجازات دادند و بصبر و سکن رتبه دلالت فرمودند جناب  
 در دیشیر عازم حسین آباد شد و جناب جابر علی در منزل حضرت افغان  
 توقف نمود خلاصه مأموران حکومت در قریب حسین آباد در آمدند و پیشنهاد  
 از در نشا را در گرفته بلاغلام رضا پیشنهاد پیشنهاد شد در صبح ۲۳  
 شهر ژان بشهر زاد آورده و در دار الحکومه نمودند آن شش نفر را جبر نمودند  
 و بلاغلام رضا را خصی نمودند لذا بلاغلام رضا تا بعبور آن یوم این طرف آن  
 دوید و جمیع عساکر شهر را از این واقعه با خبر گردانیدند لهذا پیشنهاد

and  
 Ali  
 Af  
 hun  
 720  
 Af  
 compl  
 govern  
 Dige  
 Dav

نویز نشیبه الدوله حکمران لنگ شتند که اگر حضرات را بجهت  
بجایزات نسیه حکم ببلو امر عمر رسیدیم در شهر ابرام  
م فزاد خورد حکومت از ملا حفظه این مکتوب بسیار ابرام  
بجوین را در ضمن نمود و کسر بدون سیاست و بجایزات عازم  
محدود جم بر شہارت در ذات افزودند و در صد و قدر صاحب علی  
بجایز اسلام ابرام باشہار داشت و میگفت یا باید از اذیت  
بجایز کرد و در تبریز مجید یا باید حق گشته شود خلاصه جناب  
در تبریز در منزل حضرت افغان توقف نمود تا رفع کسالت  
ت اگر دید و بعد عازم حسین آباد شد تا یوم نهم شهر شوال  
آن را پرتو جناب صاحب علی رسید که حضرات اشہار شہرت نمود  
بجایز پدات و تور انجور بست و لعن نمایند و اگر تبریز بخیر و بد لعن  
و همان جا تور انجور رسانند و قطع قنایه کنند و بعد از این را پرت  
بجایز آمد نزد صاحب علی و مذکور داشت که شب چند نفر از اقوام  
بمراستند در منزل ما شام بیایند انجی و بجهت ایشان کتیب  
بگفتند که آن را پرت صحیح است و متصد حضرات در آن شب  
نماند و آمد در منزل جناب انوشیروان مہربان در محفل عمر اہلبا  
غیر آت و ترنیم مناجات کہ محفل خاتمی یافت جناب صاحب علی  
بند کہ محمد رضا والدش اورا گرفت و بنا بر ضرب و شتم را نهاد

و متعدد فریاد میزد که ای هرمان بر سید که حاج علی را گرفته ام که جناب جمشید بهرام  
رسید و حاج علی اسیر از چنگ پیرناهرمان شمر برنجات داد تا هرمان  
آمدند برسد حاج علی فرار اختیار نمود و در دمنزر عهده عصر آباد که یک میله آن  
راه تا حسین آباد است گردید و در باغ جناب جمشید نمود در آن مخفی و پنهان نمود  
و چنان صبح شد چند نفر از اشهر حسین آباد بعفر آیا آمدند و هر چه تفحص نمودند  
نمودند حاج علی را نیافتند و میگویند بحسب آباء مشتافتند جنابان کنه  
در در شیر ولدان انوشیروان بهرام در باغ آمدند و آنوقت بجهت حاج علی آوردند  
و چون شب شد حاج علی با اتفاق در در شیر از پیرانته عازم شهر شدند و در منزل  
حضرت حاج میرزا کبیر الدوله افغان در در نمودند و کیفیت را بحضرت حاج میرزا کبیر الدوله عرض  
کردند لذا حضرت افغان فرمودند جناب حاج علی چند روز در این جا بماند  
تا بیسیم چه پیش می آید و سلطان قضاچه امضا میفرماید لهذا حاج علی در منزل حضرت  
افغان توقف نمود و در در شیر مراجعت بحسب آباء کرد جماعت اشهر از اطلاع یافتند  
که حاج علی در شهر است و در منزل حضرت حاج میرزا کبیر الدوله تفحص نمودند لذا چند نفر  
از اقوام و اقارب حاج علی مع برادرش علی اکبر عازم شهر شدند که پیش برادر بوساطت  
از منزل حاج میرزا کبیر الدوله بیرون بیارند و بدست علمادشتر از شهر دانند و علی اگر گاه  
نگاه در منزل حاج میرزا کبیر الدوله می آید که پیش بدست علمادشتر از ازان ممکن  
بیرون آرد و در مملکت و تمسک کند و قناری از در کس و حاج علی گوشش مخفی برادر  
مزدغیب داد و بیرون نرفت تا آنکه علی اکبر رفت و در سه روز در در این نیاید



بگویند ای که حضرات اشهر او در برادر غیر بزرگوار بکنند آباد نموده اند  
حضرت افغان بیرون فرامیاید و عازم بازار گردید که گفتند در  
بیت اشهر اگر میان او اگر خشنود او را اجبارا بمسجد بردند که در  
مسجد عبدالمکرّم جهت تبرّغ نماید و اگر تبرّغ نمودند و فرقی نداشتند او را  
فانّه بنیاده و در آمدند تا سید عبدالحمید بنیاد استقامت بودند او  
ن و فرمودند در وصف جماعت اینست اند تا در تکیه جماعت از نماز  
بگذرند بیارت نامه گردیدند حاج میرزا فرحت یافت و از مسجد بیرون  
رفت در در منزل حاج و کبیر الدوله گردید و کیفیت را بمحضور حضرت  
حضرت افغان فرمودند این اشهر حسین آباد مخصوصا کهن  
بنام توام با و برادر تو ابد اجازت نیست که از منزل بیرون برود  
باز کالغقارب حاج میرزا چون از نماز فارغ شدند حاج میرزا را  
روشناتر شدند تا حاجت او را در منزل حاج و کبیر الدوله یافتند  
باز پس شدند تا آنکه بعد از دو سه روز باز حاج میرزا به او رسید  
و افتاد و مجددا دوچار برادرش بر داقارب کالغقارب گردید  
بر داشته رد مسجد کالسید عبدالمکرّم نمودند چون بدرب مسجد رسیدند  
و در حاج میرزا در مسجد مانع شدند و مذکور داشت که این شخص برود  
باز مسجد شود و مسجد را طوطی نماید علی اکبر و امرانش حاج میرزا  
تا که هم قدر با بد خفت بکنند و از دهن در مسجد ممنوع گردید و در آنکه

Hay  
ber  
r  
L

Ho  
a

تر باید نودت پیش نماز یک سجده با شکر حبیب یا تر کن در خود را از این ذلت بران  
 حبر علی غنت منک ذلتی غیر بنیسم این توغات را عین عزت مشامم اگر  
 از بر این ذلت است رفیع ذلت خود را بنمایید مذکور داشتند پس همین بیرون  
 بنشین تا آقا از غی ز فارغ شوند و از مسجد بیرون بیایند آن وقت آیات  
 قرآن را که مقرر فرمایید از آقا سوال نمائید و جواب بشنوید تا حقیقت حاصل  
 دشواری گردد در خلاصه حبر علی شست و حضرات رفتند که باقیه اثر را بر سینه و نماز  
 بخوانند فوراً حبر علی بر خواسته در برده نهاد و وارد در منزل حضرت حبر و کبر الدوله  
 گردید و صورت واقع را عرض نمودند حضرت افغان فرمودند حبر علی بنظر  
 مرید که باید تقصد خود را ستر و مبدل در این شهید فرسید الم مگرد و الا جهته مذکور که  
 از منزل بیرون آورد و خود را در چهار شکلات و زحمات و مشقات خانای بار بار  
 دوسه روز از بیرون نرفت و علی اکبر برادرش نزدش می آمد و میرفت و در  
 ستر خیالش این بود که وقت از فرصت بیاید و در همان منزل حبر و کبر  
 الدوله برادر خود حبر علی را بکشید و فرار نماید و چون مذکور ما حبر و کبر الدوله  
 مقصد از ابر سعادت یافتند با شاره حبر علی دیگر او را راه ندادند  
 و اجازه دخدر در منزل نمودند تا آنکه چندان روز گذشت و حبر علی مذکور را  
 که حبر دیگر حضرات آقارب از مقصد خود مایوس شده اند و رفته اند و در  
 معنی بیت الیمنان عازم بازار شد و در سه بازار پنجمه علی دو چهار آقارب  
 غدا اگر دید در این کتبه ثالث گریبان او را سخت گزشتند و درویشانه نگار

نایب عبدالحق دند و چون در بازار خان بدر ب تیمہ تلیفون خانہ رسیدند  
 جناب حاجی خور در تلیفون خانہ انداخت و تلیفون چہرہ کور داشت کہ در  
 منزل کاسہ حاجی و کیدالدولہ کار دارم علی اکبر آند اورا بیرون برد تلیفون چہرہ اورا  
 خیب داد کہ در تلیفون خانہ دولتر تو مر خواہم آدم بیرون کشے لذا علی اکبر بیرون رفت  
 در رب تیمہ نشستند تا حاجی بیرون بیاید اورا بگیرند بارہ حاجی حضرت  
 و کیدالدولہ تلیفون کرد من اللان ممنوعہم رزایکے خدمت سہ کار برسم  
 و حاجی شمارا پر دارم از بعد انشاء اولہ طلبتہ را مر آدم حضرت حاجی و کید  
 الدولہ جواب تلیفون چہرہ داد کہ این شخص مبلغ بکشد تان بمن بیرون است  
 دست شمارا سپردہ باشد تا گشتہ من بیاید و اورا بیار و در تلیفون چہرہ  
 گفت تالان گرفتہ رستہ من ہستہ جہین جانبین حاجی نشست طلوع  
 بکشید کہ چہار نفر از گماشتہ گان حضرت حاجی و کیدالدولہ آندند و حاجی را  
 برداشتہ و در منزل بردند لذا اقوام واقارب شہر بر حاجی باوس شدند و عازرا  
 عین اباد گردیدند و بنار نرزمہ دیگر تلیفون دند دستم بر این شدند کہ عید حاجی  
 بدون طلاق نوہر نانہ و یک از مسو بان خودی حاجی فرانسگاہ شد کہ اورا  
 بقت خود در آورد والدہ جناب حاجی چہن از این کیفیت با خبر گردید شبانہ  
 عید جناب حاجی را برداشتہ درہ سپار نرزمہ گردید و در منزل حضرت حاجی و کید  
 الدولہ کہ فراتصفتہ ملاذ و بی فقر او ضعف بود و اورا شدہ و واقعہ را بحی حاجی بگفت  
 و حاجی بگفتند حضرت انسان رسد نہ مینار کہ رحمان عرض نمود حضرت انسان

فرمودند مصلحتی نباشد که احدی قادر نیست چنین حرکت را بنماید بدین جهت  
 حسین آباد در حجاز علیهم السلام مرآتید و حضرات حسین آباد هم قادر بر چنین عملی نباشند  
 در سفارش نامه در جناب این اثر عیال مجبور در گفتار است که گنجد آید که بزرگوار  
 بی حجر علی نماید زیرا بسته بنی است لذا حجر علی هم با درو عیال خود را برداشته عازم  
 حسین آباد شدند باز عملاً حفظه این که مبارک باشد در الواطل الواسف در تیره  
 برافرازند و اسباب زحمت اجتناب آنرا فراموش نیند تعلیق به نظر حضرت  
 مقدس او حاضر نشدند بعد مقدس او حال حسین آباد نگاشته شد که ایوم مشورت  
 در این است که جناب حجر علی سفر را ببلران بنمایند و سفارش ببلران  
 نگاشته می شود که همه نوع همراهی ایشان بنمایند و مراعات حدیث ایشان  
 بنظر و دارند لذا بعد از دو سه روز جناب حجر علی پا بر چاره عازم  
 سفرت ببلران گردید و در روز دوشنبه دو چارستة نفر از اشترانیز در گردید  
 و صد متر زیر دست ایشان کشید تا آنکه عاقبت بواسطه از چنگ آنان فرار نمود  
 و در منزل مغار در مرتبه گرفتار آن اشترانیز شد و از اذیت و زار بسیار  
 دید تا آنکه از دست ایشان رها گردید و فرار نمود و جماعت از اطفال و لایق  
 در عقب سوار افتادند و تا مسافت عبیده او را سنگ را که دند تا آنکه از  
 بعد از زحمت بسیار دشواریات بدین جهت خود را ببلران رسانید بامید آنکه  
 حدیث دیگر در همدامن و امان است و افسوس که در آنجا این همان در بود  
 و از آن قرار که خود حجر علی همگی است در روایت فرمود که با سفارشش با

و آنکه هفتصد سواد خان یزد با جبار طهران در مدت پنجاه توقف در طهران  
 بقسم عن سخت و تلخ گذشت که تلخ ناسر بیانات و خدمات و ثنقات و کنگش  
 دیزه از دست ایشهرار حسین آباد را در یکجا هم شیرین نمود بلکه شیرین تر از عسل  
 مصفا را انگبین الا آنکه در ماه آخر از نرفت طهران قصد و عنایت جنابان  
 اخوان کایرزا عزیز پسر خان و کایرزا مر قنبر خان فیاض زار در سه تائید اما بتائید  
 انقیابیه شمره و کافرا حواله این عبد ذلیل احقر گردید و فرامجه را  
 رخ نمود و بواسطه استغفر جنابان اخوان مذکور حکم تو صمیمه از وزارت جلایه  
 داخله بر سه حکومت یزد در باره محققیت و تائید این عبد صادر گردید و بعد از  
 شش ماه مسافرت سرور امر اجعت یزد نمودم و لدر امور و حکم وزیر داخله  
 مجتهد حکومت جلایه یزد دردم و حسب الامر حکومت نامور بسبب استفاق  
 آمد و التزام سخت از که خدا یان هر محمد گرفت که باید حسب الامر وزارت داخله  
 حاج علی در قریه حسین آباد در هر سه امن و امان باشد و احد حق تعرض و عیان  
 جناب حاج علی ندارد خلاصه جناب حاج علی مر فرامجه و آورده خواطر وارد  
 حسین آباد گردید و چند روز در نهایت اسایش بملاقات یاران رحمان و محمد  
 و مجالس خیره صر و عموم اجبار عترت سبحانی خوشنود و غور رسند بود تا آنکه یکماه  
 بعد از ورود جناب حاج علی در شهر یزد افتخار رسید بحضرت سید حسن مدینه  
 والوا بلا بازار هجوم نمودند و در یوم یازدهم عبد سعید رضویان سنه (۷۵)  
 ظهور جناب کایمده باور فرودش بود و ترتیبه افندار در رعایت زلت و خفت

و عذاب شهید نمودند و اوله روز بزله آمد شد بد در از کان یزد در نوا حرا <sup>خفتند</sup>  
 بعد از ایشان بلوک رستاق بر قنبر و غارت اجناس ملک آفاق محمدستان  
 گشتند شیران قریه حسین آباد بخریک ملا غلام رضا شیشماز بر عناد بقل  
 جناب حاج میر علی قیام و اترا م نمودند و بنا بر سب و لعن و میناک و ناباک و افسا و نند و دار  
 رذالت و شرارت را دادند جناب حاج میر علی حکم را سپاراد قریه عزابا در  
 گردید و اجناس عیسای آباد و شرف آباد و در هر آباد را متنق و متحند و مستعد و فاسق  
 دید و بسیار خوشنود و خوشوقت شد و با ایشان سخن گفت تا آنکه در دیو شراب  
 دالوا طایر روز آباد و محمود در حسین آباد و حسن آباد سه کرده گاه میر سید محمد  
 ولد حاج میر سید علی رضا میر محمد مهاجم بحین آباد شدند که جناب حاج میر علی را  
 مقصد غیبی بعد از تفحص یافت شدند که حاج میر علی در عزاباد است لذا  
 با از دهام و با همو زیاده را بر عزاباد بخش دادند در وسط راه ششجر عزاباد <sup>نشان</sup>  
 رسیدند که در دشت که بجا میان عزاباد مسی خانه حسین حاج میر احمد را  
 سنگ نموده اند اگر کتبفاق دور ایشان عبور نماید بلا تک اورا  
 هرف گلوله فراموش نمود لهذا آن جماعت مانند هیچ رعایا بر گشتند و با نیک  
 نیم منقلب و متفرق گردیدند این حرکت جلاله آن گروه کرده غایب  
 کامر شد که از طرف حکومت جدید یزد چند نفر نامور معین گردید و در تمام محلات  
 بلوک رستاق التزام سخت از کلا تران محلی هر محله گرفتند که هر گاه نفس  
 و لو بشن شنید ذکر سواد و کلمه مخالف آداب را در حق بیاید آورد سوزد و نوا <sup>خفته</sup>

شیده لرکان دولت علیه خواهد شد و کلان تران محلی در معنی طره علیه  
 خواهند افتاد لذا شہریران بلوک رستاق از شرارت و نفاق دست  
 کشیدند و عشاق مالک افانق فرا بجله ما را حمت گردیدند و جناب حاج میرزا محمد  
 حسین آباد غور چند روز نگذشته بود که جناب حاج میرزا سید علی رضا مجتهد  
 و حاج میرزا شیخ علی اکبر پیشمازدهی میرسید احمد و ولد حاج میرزا سید علی رضا با جماعت از اہل فرزند  
 عازم ترمین حسین آباد شدند و در منزل ملا علی قاری شہناز وارد گردیدند  
 و کہ خدا ایان دکلا نتران حسین آباد و حسن آباد جمع شدند و امتہ امہ تفریب  
 عیث حاج میرزا را طلبیدند و مذکور داشتند کہ بقا زن شرع مطاع در حدیث  
 اسلام از نجس نہ حاج میرزا حرام با بر التزام بہ امر کہ من بعد از این حاج میرزا  
 بخورد راه نہ اندر و با او صحبت نہ از آن مخدومہ محترمہ مذکور داشت کہ من ضعیفہ  
 ہستم و قوت و قدر نہ کہ بتوانم تشریح خورد در راه نہ ہم و با او صحبت نہ ہم نہ ام  
 پس تشریح حاج میرزا سید علی رضا نوشتہ محکم در این خصوص بنگارند و بمن بدہند و حکم  
 در دست داشتہ باشم و بتوانم ارادہ جواب بہ ہم علمای جاہل مذکور داشتند کہ حضرت  
 آقا اگر چنین نوشتہ را بدست تو نخواهند داد تو خودت بداد را جواب  
 بداد بگو کہ من عیث تو نیستم و بخوانہ تو حرام آن محترمہ مذکور داشت کہ من  
 بخورد خورد اگر چنین جرئت و قدر نہ از نہ ام مذکور داشتند پس بر خیزد برو  
 معاد شد کہ تو ہم بمن شہرت حالت مشرب و مشوش است و از راه بیرون  
 رفتہ لذا آن محترمہ بر طو استہ از مجلس بیرون آمد و جناب حاج میرزا را

دارد مجلس کردند و جبر علی سلام کرد اعدا جواب سلام او را ندارند و جبر علی  
 در وسط مجلس ایستاد و نفس با او صحبت نمود و جناب جبر علی گفتند که خدا را  
 حسین اباد مذکور داشت که آقایان چرا آنچه را که در غیاب جبر علی گفتید  
 همه در حضورش نگوئید ملا غلام حسین پیشما مذکور داشت که کاری جبر علی را  
 میفرمایند که این زن بنی نه تو حرام است باید او را با من در بردن و هرگز جبر علی  
 فرمود بچم درک زن بنی نه من حرام است آخوند مذکور داشت بدرک آنکه  
 رفته است باید شده ای جبر علی مذکور نمود که بچم درک باید شدن من بتو  
 ثابت شده است آخوند مذکور داشت بدیند اینک بهتران رفته است ای جبر علی  
 گفت ارجعتی حرفه آیا هر کس بهتران رفت باید است حضار مجلس گفتند  
 نه آخوند گفت بدیند اینک با همیشه و پیشش عکس برداشته است ای جبر علی  
 فرمود آیا هر کس عکس برداشت باید است حضار گفتند نه آخوند گفت  
 بدیند اینک با حضرات گبر مرادده و می شرت رنای جبر علی گفت آیا  
 هر کس با حضرات گبر مرادده می باید است حضار گفتند نه آخوند گفت  
 بر به بسیار خوب نشود و خود سندیم که تو باید نیست همین سایر چه  
 حضرت تاج جبر استید علیه تمیز میند که جبر علی باید بگویم بگو تا از زبان  
 تو مطمئن شوم در محضر علی عزیز و محترم گرد جبر علی فرمود چه عیب دارد آنچه  
 تکلیف شخص فرود باشد البته بیگم آخوند مذکور داشت که کاری جبر علی  
 عید من میفرمایند جبر علی باید بسید علی محمد باب شیخ از اهل نایب تا خبر



درستی اگر در جناب صاحب معراج فرمود تکلیف امروزه جمیع ما غیر از این است  
 زیرا که اولیا امر و اولیای علمان سخت غمزه اند که هر کس نسبت بطنایف بهمان  
 کلمه اورد بر زبانش جاری شود جان و مالش در خطر است لذا من از این ادکار  
 برادر بزرگوارم چون علم برودت بکار این کلمه چون سیف آمد در روز صاحب معراج  
 شنیدند در روزگار در چشمان تیره و تار گردید و زینا بر آوردند که اورا از مجلس  
 بیرون کشید که اگر کان آقا از این سخن بتزلزل در آید جناب صاحب معراج فوراً  
 از مجلس بیرون آمد و در منزل خویش شد و مصمم دفاع گردید سید  
 شریرو لده عیسی علیه صلوات الله علیه حاضر جماعتی از اشرار ارادت و بدرب  
 خانه صاحب معراج آمد که اورا از خانه بیرون آورند و بفریب گفت و دگنگ نمودند  
 ختم نمایند و شهادت کنند لذا اینکفر از مشیران صد از صاحب معراج تازگی سید  
 نیز باین بیایند بیرون من باشا کار لازم دارم جناب صاحب معراجند که در این شب  
 بگویند که صاحب معراج در خانه نیت از راه پشت بام مسلماً از خانه بیرون آمد و در  
 خیابان خرامان خرامان رو براه نهد و حضرات اشرار در کنار ایستادند احد  
 جرئت نمود که پای نزدیک گذارد و حایر عیسی رفت تا بقریب عیسی آباد وارد شد و در  
 نزد بآن یوم بود که مجلس علم و روح و جلاله بدو متفرق گردید بهر که مقصد  
 بدیار خود شتافت و مشیران مصداق و فرقی بکلمه العرب من سلوات الله المبین  
 المقتدر اقدیر گردیدند و جناب صاحب معراج در شب بجهنم آباد آمد و در محفل  
 عمور اعیان الکبر بر تیر ابانت و تیریم متاجات نمودند و دید و دیگر گفت قدرت

جسارت نمود و همواره اشعار از خوف این که جناب حاج علی همیشه با خود  
 همراه دارد مضطرب در آن برونند و بعد از چند مرتبه مقدس روحاً حسین  
 صلاح بر این دید که جناب حاج علی امت بکبار و بتعلیم و تدریس بنابر  
 و اسلال و اطفال جبار یا هر حسین آباد مشغول گرد و لذا حب الله محمد مقدس  
 روحاً جناب حاج علی در غایت شوق و شغف در بدایت سنه (۱۳۳۶)  
 قمری مرفق باین عهد می رود فیض موفور گردید و الی زمانه اید باین خدمت جلیله  
 و تربیت اسلال و اطفال یاران حضرت پروردگار جمیع مرفق و مویده است و باین خدمت  
 جلیله عنلیه باید و طالب است و نعمت باقیه آید مبارکه من رب آدینه او ابنا من اللہ بنا  
 کانه رب آدینه ابنا علی علیه السلام و عنایتی را اجازت و مجال و نعمه اله تبارک و تعالی

در سنه (۱۳۳۶)

قمری مطابق سنه (۱۳۹۸) شمس سنه (۱۳۶۷) ظهور حضرت  
 مبلغ امر مبارک چه بهر اعتبار باشد نفیحات مسکینه مبارکه حضرت عبد الباقی  
 نایب زاهد افروان استغفار استغفار فرج لجه فضل و احسان تشریف فرما قمر حسین  
 گردیدند و در می نند و محبت س عیدیه اعتبار از راه راست که در توفیق بسیار بر بنا  
 رفیع شیخ مشرق الدار فرمودند لذا اعضا محترمه محمد مقدس روحاً با جبار این  
 امر برورد و بنا بر معمر قیام واقتمام نمودند و اعتبار را اربادان اعسان فرمودند لذا  
 اجماع اکثر از مهمی دل و جان هر یک ابقدر و سعادت و آهسته بهر تقدیم و تسلیم این صندوق  
 اعانه مشرق الدار نمودند و بر غیر از اجماع برادران ابا و کسرتی در تمام

© Afnan Library Trust, 2022

LSA  
 How  
 tea  
 ch  
 133  
 133  
 Mrs  
 Meh  
 Althe  
 S  
 enca  
 imila  
 a  
 Mrs  
 Adh

و بعد از آن وقت راه اباد و عصر اباد و فرشته در بهر اباد و علی آباد و حضرت آباد  
هم این نتر عشق الاذکار حسین اباد نمودند تا آنکه وجه معتنا بهر جمع آور گرفت  
دوازده پانچ قیر زمین را خوب عست از خوش محروم کنان که تخمیناً مزار حسین  
هزار ذرع مربع است بانضمام چهار حجره آب فاصل از مجرای راه قاضی حسین  
که عبارت از سه ربع ساعت باشد اسیاع نمودند بمبلغ نخصه تکان  
وجه نقد و بعد از آن استاد هر زو یا نقشه کشید و آن نقشه پسند  
محرّم نفع مقدس روحانی گردید و شروع به بنای آن بنیان مقدس نمودند  
و ای کتونی مبلغ یک هزار پانصد و شصت و شش تکان و نه هزار دینار مخارج آن  
بنیان رفیع شده است و محمد تریس اسلال و انجمن اجار الهم در آن مقام  
منیع است و بعد از صد در لوح مبارک منع حضرت غصن ممتاز بنده ذرا ز  
چون که الله جل که باید در هر نقطه از آن تقطط اریتم بنیانی با اسم مبارک  
رتفع نمایند در اسم ان بنیان را حیطة الله من گذارند لذا این بنیان  
منیع در حسین اباد موسوم بحیطة الله من گردید و جمیع می خیز و مجالس عمومی  
اجار حسین اباد در حیطة الله من منعقد میگردد و این الواح مبارک مقدسه  
که از سماء اراده مبارک حضرت عبدالجبار بانی رما و زمین این بنیان  
منیع عزیز تر می یافتند در این مقاله تاریخچه مرقوم در سطور مبارک در آن تقدیر  
مقدسه از زنده آیه را استبصار باشد قره عزیز بانه الله جل (در آیه)  
اجار حسین اباد و عصر اباد و راه اباد و بهر اباد و یزد و قاسم آباد و ناصر آباد

و فرم شاه و تلفت و تمبر از انفراسه مهندس علیهم عهد و آله العظمی

اوله

ایران علیه الهی آ جناب حاج میرزا سید محمد رضا نامه نگار  
 اجبار الیوم را نگور داشته عبد البها چون آن استاده حسن را از آن خود  
 بلکوت عزت تفرغ و تمبر آنرا ز غور که از بروردگار مهر بان این یاران است  
 جام تواند شهر و معروف بنام تو از درخت اندو پر و بوب بر خسته بر دانه شمع  
 تواند شیفه و شفته در در تو طیلور حوائق تواند در کور الطاف با نغیبت تو  
 دل داده آن دبرند و افتاده آن کند با مانده جانفت نشد و نه اگر در پر در نشند  
 و هوشیار نعره مستانه برارند و ناله عاشقانه بر افرازند چشم گریان دارند  
 و قلب سوزان و جان و دل از در خسته بنیران بهر آن مرغی نکلشن تو اند  
 و طیلور گلستان تو شب و روز همدم آه جگر سوزند و صبح بزم مناسبت بنا له  
 جهان روز از فرقت بر حرقند و از بهر آن بر حرمان آرزو در کور تو دارند  
 و اشتیاق روز تو ترحم لبور تو و مفتون خلق در غم تو از بروردگار این شفا نرا  
 نظر غایت و این مشتاقان از الطاف و مهربان و دل کشیدند و اعانت فرمودند  
 تا بتا ایس شرف الذا کار در ره رضایت پریند از بروردگار این بارانرا  
 بزرگوارند و در بلکوت عزت پایدار کن و از صبار محبت سبب شرف  
 تا آنکه بسبب بلکوت تقدیس رسانند و سبب انشاد نغیبت گردند و بگفتار در رفتار  
 اثبات نمایند که بهیچ وجه معیبر اند و روحانیان مقتدر صافی از انوار تو هجند

و صلح اسرار تجریر از غیر تو یزارد و شب روز مشتاق دیدار پروردگارا  
 غایت فرما و بنواز و با خلاق روحانی مہراز کن تو را مقصد روتوانا تو را مریب  
 و معتم باحتی الہم الہم ہولاء عباد الفقور فرجک و انفقوا امر الہم حبیباً  
 لجلک حتر یا شوا مشرق الذکار فرنگ الہ دیار بقوتک و قدرتک رب  
 ایدہم علی ہذا الدکاس امتین و تا بس ہذا المعبد الکریم حتر برقع  
 فیہ ضیج الدبر از فریطون الدسی الای ملکوت اللہ سرار و منتشر  
 الآثار و برقع ذکرک فر الاقطار رب ایدہم انا و النبی و القہار و وقہم فی  
 العتہ و الایکار علی اعلا الہک فرنگ الہ شطار انک انت القہر  
 المقتر الخناز انک انت اعترز الجبار لالہ الآات الخضر اللطیف

عبد الہیاء عباس (۱۰) شوال ۱۳۳۶  
 و كذلك ابن لوح مقدس

در خصوص بنیان مشرق الدنیا حسین اباد از کلک انجم حضرت  
 مولانا و مولی العالم حضرت عبد الہیاء جبرئیلہ نازل و صادر گشتہ

ہو الہ

یزد حسین اباد اجار الہم علیہم بحبار الہ الہم فریضہ روان  
 مہربان بھن ارد شہر کسرتیہ ہر مزد یار خدا بخش خسر و خلعتان  
 خرمین دفر زندان ایشان رستم خدا رحم آدر مہربان رستم برادر جناب  
 تائب از سیاوش و شاہ سیاوش

برائے

ایران نهران نامہ اشرا سید از قرائتیں نہایت سہ و در حدیث گریہ کہ  
 الحمد للہ موفق از خدمت سید از نفع مبارک مستغرق در نعمت ہر شہر عمر را  
 کہ حضرت متقاعد الی الہ جناب تاجرز امیر اخوان صف دلالت نمود عین تحقیق است  
 دو موافق مصلحت البتہ انرا مجرور در یاد نام مبارک اودا بیاد آرید و اثر نر ازاد  
 در شرقی اللذکار بگذارید و رقم کہ انجمن نورانی کہ از دعوت تشکیک شدہ  
 مصلحت بداند مجرور در یاد قضیہ برستان جواب مرقوم شد و زربینش  
 گفت البتہ اطلاع خواہید یافت و بکم لہجہ اللہ اکبر عبد الہجہ  
 عباس (۶) جادراشانی (۱۳۳۸)

برائے

بواسطہ مخدروہ خانہ عبید  
 و اجارہ عصر آباد و اجارہ نفر آباد و اجارہ علی آباد و اجارہ قاسم آباد و اجارہ  
 سابر قراء علیہم بجا و اللہ  
 اللہ اکبر

ارثیاتان بر عهد و پیمان دفتر کہ بجز تالیس مشرق اللذکار و ذابح  
 آن بر یعنی نہ و در اس مسافر خانہ و محمد عجزہ و فقرا در امر نموده بودید  
 وہم چنین است اما اعانہ دہندہ گمان قرائت گریہ حد فسد از کہ نفوس  
 مبارکہ را موفق با آن نمود کہ بچنین اری علیہم قیام نمایند و بچنین بنیاد تالیس

کنند که ایا الله بد باقر و برقرار و گنگره اش متواصد لعنان آسمان است  
 از چند این مشرق الذکار در نقطه خاک تائیس میگردد در واقع بحقیقت  
 از تائیس ت ملاء علی است لهذا گفته می شود که لعنان آسمان متواصد است  
 کسب خدا را که بچنین خدمت عظیم قیام نموده اید زیرا تائیس مشرق الذکار  
 در این عمر و قرن غیبت است اهمیت دارد و سبب ثبات دستورات اجداد  
 و محققان در این عصر است که برینا او اعظم واسطه است رفیقا است هم است  
 در این ایام وضع خشنتر از مشرق الذکار یا توابع آن نظیر بنیاد عظیم است  
 طندان از اجساد اکثر بسیار خوشتر و دغور شدند که مرفق بچنین امر عظیم  
 و ایستاد چینی است که این بنیان در نهایت لطافت و صفات تائیس یا به  
 در توابعش انجید گردد خداوند مقتدر این نفوس مبارکه که بجهت بر خدمت  
 قیام نمودند سعادت مشکور فرمائید سو فرود بخش در نار سید در کتب سفلی  
 الفلاف بی پایان فرمایید را آیت هر کس در آیت ملاء علی تولا دانسته  
 و بختنده و تائیس در درخشنده و بر تانا و علیم انهار الله امر عبد الله نجاس  
 حیف ۱ (۲۷) رمضان (۱۳۳۱)

در بدایت سنه (۱۳۳۱)

بعضی از اشعار و معانی در قریم حسین آباد که گوارا در معدد ف و فتنه بودند که نت  
 بوسه کنند منزه از بجناب صاحب علی دارد آورند محرک غلامان و خان را بسینه  
 بگویند استاق شدند که اویدانمانه با باعث اذیت صاحب علی کرد تا آنکه در برابر

غلامرضا خان گریبان حاج علی را گرفت و او را اجباراً بر در مسجد و روانه در باب  
 بنام کرد که باید بر در در مسجد بنزد علانیه در کتبخانه و از آنجا با بزرگواران  
 حاج علی ام در مسجد از ابتدا اختتام یافتیم اغراض تملکات نمود و شروع بنکردیم  
 و در دره در صحرای کر بلا بر حضرت سید الشهدا روح باوراه فداه نمود و در ضمن مخزن  
 جان نوزاد خندان و بر فرزندان از جنادات و احادیث ائمه اطهار صلوات الله علیهم و اولاد ام  
 البقرار را تملکات کرد و از بنزیر آنکه و بیرون رفت غلامرضا خان و معاندان منبر  
 رفتن حاج علی را بهیچانه نمودند در برابر ترنایب الحکوم بلوک برستاق دارند  
 که حاج علی در مسجد علانیه تسلیع امر بهیچانه و غنایب بلوک برستاق را  
 بهم یزنند لذا نایب الحکوم عم این معضات را از ابراست بشهر بزرگکوت داد و از نظر  
 حکومت مکر صادر شد که حاج علی را از آن شهر غنایب نایب الحکوم دو نفر با نمر  
 فرستاد بحین اباد و جناب حاج علی را بر داشته عازم شهر گردیدند و از طرف  
 اعضاء محترم محضر روحانی حسین آباد ام فراموشی در آنجا شده بود و جناب  
 اردشیر سید علی جناب اردشیر در آن بهرام که از تدمار اجناس حسین آباد است  
 بمحض در حضرت افغان سوره مبارکه لیس حاج علی در کسب اللولم داشتند و لطف  
 چون ناموران حاج علی را بدبو ان خانه وارد کردند حضرت حاج علی در کسب اللولم  
 وارد بدبو ان خانه شد و حکومت را ملاقات نمود و جناب حاج علی را از آنجا  
 تشریف ناک منزل شد و جناب حاج علی چند روز در دولت سراسر حضرت  
 افغان شجره اوجیه لیس حاج علی در کسب اللولم توقف نمود و بعد عازم حسین آباد گردید



چند روز در این مقدمه نگذشته بود که باز محکمین فد و محرک و دوفوز از کنگره  
دیگر زاج چر شدند و مبلغ ایشان تصرف دادند و بر این داشتند که بهیچانه

نخیر جناب سرکار سید علی محمد رضا حسینی ابادی است



اینکه توده تر بسته با برادرت ده ترکشیده که حاجت علی را کتک و از سر بزنند  
دره تر ادرا بگیرند لذا آن دوفوز نامرزش بر جناب سید علی لا غور سرانه گرفتند و با  
در بازار به حسین آباد در پیش چشم جماعت از محکمین و معاندین کتک و از سر زدند  
ادرا برداشته در خانه سید علی آمدند و دست ادرا را شکستند نمودند که در تیرت را

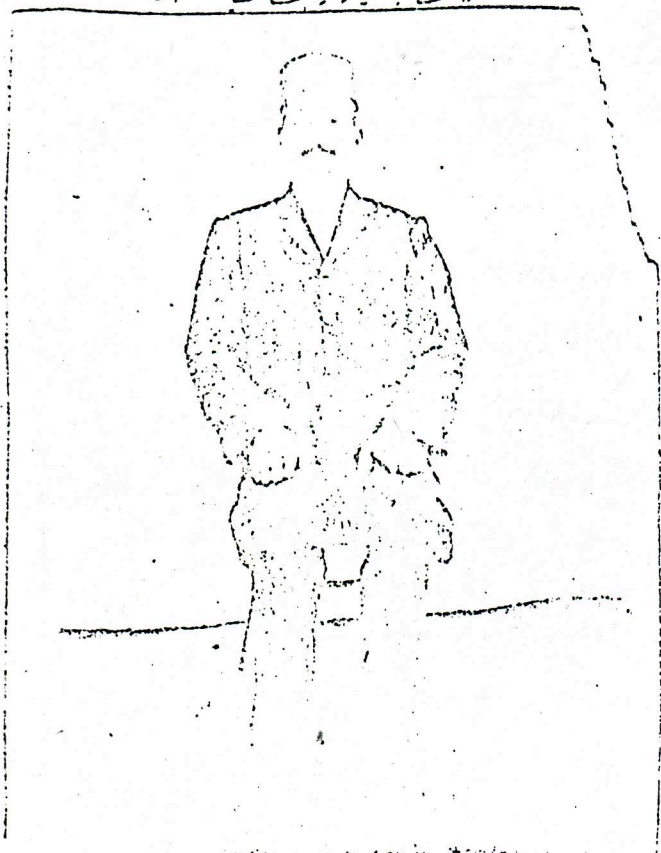
بدو ارجح هر چه داد و فریاد میزد که ده تیرندارم این حضرات بامن عداوت  
 دارند و افزاینده میزنند ابداً پس میزنند و کینه و عناد را شدید تر نمودند و صحبت  
 مسلمان را از خود راضی و خوشنودگر دانیدند تا آنکه خود خسته شدند و هر چه  
 را نمودند و اما اغلب نبودند که جعفر علی از در سپهر ابرون نرود و جناب جعفر علی  
 هم در حد تکلیف اسباب لازمه افراجات با موردان برآمد و این را با کینه و تیر  
 مشغول نمود و خود را از عقب عمارت از روزنه بسیار تنگی بیرون رفت در راه قرار  
 بیخورد و خود را بعبه اباد رسانید و شبانه با اتفاق جناب ادریشتر از شیردان  
 بهرام ره سپاریزد کردیدند و بحضور حضرت افغان دو علمه مبارکه حضرت رحمان  
 رسیدند و صورت واقعه را عرض نمودند حضرت جعفر دیگر الدوله یک از گاشته گمان  
 خویشتر از ستاد غضب و کید الرعی با هزار چو داد را صفر کردند حضرت جعفر دیگر الدوله  
 تیر میزدند بدو غضب آفرین بود کید الرعی با نمود و فرمود که اگر جاهل نادان غافل تو را چه حسد  
 دیت را بسته ام را بر شلاق بزنی از شکست غنا گناه ارجح بوده کید الرعی با تقسیم  
 شدیده باد نمود که من در شهر بودم و ابداً از این کیفیت اطلاع نداهم و گاشته گمان  
 خود را نه کرده اند و تعجب شد که جعفر علی را بر داشته برود در زاری و در حضور  
 خود جعفر علی ذکر کرد که جعفر علی را توبه و میزانت نماید لهذا جناب جعفر علی  
 برداشته ره سپاری زاری می شدند و لدر الورد در آن دو نفر گاشته شری  
 خود را صفر کرده و بعد از توبه میرات شدیده لسان چوب و نلک همان نمودند  
 که چوب کار کنند و لکن جناب جعفر علی مانع نموندند از انان شفا عمت کردن

Anjali Library Trust, 2022

در ضایع نامی که نشانی است بر کبیر العباد داد که بفرستد خدمت حضرت  
 حیدر کبیر الدوله و دره سپاه حسین آباد گردید و لکن چند روز گذشت که بدخترت  
 را انتقام عهد اقرس ابر جبر عیال از استین بدر آمد و چنان تیشه در آتش  
 این تنگاران میزد که عبرت لکن نظیرین گردید و حسین و ولده علی محرم شیره  
 که سرایم هر ظلم و عتساف بر دینت نسبت و فلاکت در مرض شد بدگرگزار  
 گردید که حیرت بخش خود مسلمانان شده بود تا آنکه عاقبت بهمان ذلت و کت  
 در مرض زمین مهلک بدرک انقدر شتافت و کذا لک نفوس شیره دیگر هر یک  
 بوجه کلان و بلاه فوق اطل تمستلا شدند و آواره اوطان گشتند و هلاک  
 ابر گردیدند چنانچه میفرماید و لهم فی الدنیا خزی و فی الآخرة عذاب الیم جزا  
 با کافر بمسکون در سنه ۱۱۳۳ قمر

جنابان اخوان کلمه در در دیشیه در سلیمان صلیب جناب انوشیروان بهرام  
 و جناب تران از سلیمان جناب خدا رحم بهرام عزم کور همه محبوس بهمنان  
 و باغ مرثابت و قبر راسخ و در اشدان و لبر فشدان کفر زمان و بار کوبان  
 ره سپار کور جهان و بارگاه قدس حضرت عیسیٰ بن مریم دیدند و در شیره از  
 از زیارت و ملافه بیت مبارک حضرت پروردگار در این از و ملافه ملا دراز  
 و نیاز کامر شیره و ذائقه که میکنند در زمانه پر از آبکین فرمودند و از ادراک فرستید  
 بیخ لیبیت راحت جهان و آسایش و عهد ان حاصل نموند و در بد شهر از زنی  
 ملاقات حضرت بزرگاتاب که مرا حجت از است قدس حضرت پروردگار

بازل نموده بود بهره درگشتند تا آنکه بعد از چند وقت قریب حضرت  
مقصود را به دست رسیدند و در مسیر راه از غبار عتبه امته شده مبارکه عبور  
نمودند و هزار بار گفتند یا سید عالم انوار شرفان بهیچ



اقدس انجمن معارف و معنی گردانیدند و همین عزیز دنیا را باستان قدس ملیک  
بسنده نور از در کرمی شاق رب با انجا از حضرت عبدالمجید اجتناب نمودند  
در جوار عین و عنایت لانه نیت نمودند و با نیت که غیبت از در دل ایشان

مؤین سلفین بود خازگر دیدند و بیک عالم نشانت داشت و کافر از دست  
 دشت دمان با قتل نورانی و وجد از رصاحه ترا جعت بحین آباد نمودند و شام  
 دشتام باران را از زراکت اعلیّه لقیه مبارکه حضرت حر سبحان معطر و  
 و مغز فرمودند حلاطه طعم من هذا الفوز المبین والفیض العظیم  
 در سنه ۱۳۴۰ قمر

که جناب پستبر زردشتی از طرف انجمن پارسیان هندوستان بدو اعباد  
 یزد آمد که رسیده که در مدارس زردشتیان یزد و نواحی آنجا میسر  
 بقدر افرجات لازم اعانه و مواجب مستمر تعیین فرماید که هر ساله از  
 طرف انجمن پارسیان هندوستان بایشان برسانند لهذا ایور را اعباد  
 زردشتیان قریه حسین آباد دادند که فردا جناب پستبر سر آید حسین که اطفاف  
 مدرس حسین آباد را امتیاز نمایند تعیین مواجب و اعانه نماید لذا اعباد  
 اکثر منزل جناب انوشیروان مهربان را با انواع زینت آراستند و میز  
 و صندل و شربت و شیر نیز کمال قیمت و تدارک نمودند و جناب پستبر با اتفاق  
 جناب استاد عمران مرد معلم مدرس زردشتیان یزد و جناب میزاه مهربان تشرف فرمایند  
 حسین آباد گردیدند و در منزل جناب انوشیروان مهربان در روز فرمودند  
 چون جناب پستبر وارد مجلس شد و چشمش بکس را اعباد ابرو و شامه مبارک  
 حضرت مولی الورد رسید البتّه که از طرف ویلوف مولی الورد استقامت افتاد  
 و دانش دیگر گویان گفت و بنابر صحبت و مذاکره از آنوقت و جلال این زردشتی

و جنابان انوشیروان مهربان و عیشید بهرام و جناب داراب سعید علی بن ابی طالب  
 حاضر بودند و با جناب پستخیز طرف طرف صحبت نمودند اگر چه شده اند اندک اندک  
 در صحبت را بشت رات کتب زردشتیان با ثبات آیین مقدس عباد نمودند  
 تا آنکه صحبت بر سر زنا زد گشته رسید جناب انوشیروان مهربان مذکور داشت  
 که این زنا زردشتی عسالت از زرتشت عبودیت دینده گاه است که باید شخصی از  
 کیم بنده و غیر اطلعت امر و فرمان حضرت زردشت را نماید جناب پستخیز از این  
 سخن بر اشفقت و مذکور داشت که نام آن گشته است و تو بخیلی نام زنا زردشتی را  
 و ثابت شد که شما از دین زردشت بیرون رفته اید در راه باطل می رفته اید من  
 نه امتحان مدرسه شما را نمی دانم و نه کسی درینا بر پول بگذراند شما خوام داد  
 جناب عیشید فرمود که ابداً مدرسه ما محتاج با امتحان پول نیست شنید  
 اگر کسی تالیس مدرسه را از غمور البته خوردش از عهده اخراجات او بر آید  
 پستخیز نیز آنرا از مجلس برخواست و او را شد و عازم راه گشت و از خشمیکه  
 داشت متعصب شلاق بمرکب خود میزد که بسرت برود و عجب ایام حسین آباد  
 هزار اسناد چون قریب صد قدم از حسین آباد دور شد مرکب جناب  
 پستخیز را بلند کرد و بر زمین زد لذا در جه خشمش شد بدتر شد و گفتی و عدالتش  
 نزدیکتر گشت تا آنکه خود را بشهر رسانید و در اینجمن ناصر زردشتیان را  
 از جناب عیشید بهرام و انوشیروان مهربان نمود که ایشان بمن را هزار  
 کرده اند و شهرت را برده اند و گندالک می ترسند بدینو زمانه که گشت

تا آنکه از طرف انجمن ناصر پارسیان جنابان انوشیروان مهربان و همشید بهرام  
احضار بشهر نمودند لکن آنوقت مذکورہ عملاً شہر شدند و لکن از این واقعہ را  
بمقتضای مسرت و حال شہر را برت دادند و واقعہ را حکایت نمودند اعضا محترم بمقتضای  
ارواح فرمودند برودید در انجمن ناصر پارسیان و ببینید مقتضای آن از احضار شما چیست  
و نتیجہ را خبر دهید لکن جنابان انوشیروان و همشید وارد انجمن ناصر شدند و اعضا  
انجمن در پیستجو دستوار مهربان درستم دستور حاضر بودند و جنابان انوشیروان و همشید  
کسان آمدند و گفتند و موافقہ شد بدین نحو و ندانم چرا شما از دستیان حسین آباد  
این توبہ تربیتید و جناب پیستجو باین امر غمخوارید و بطراز انبیا رفتار  
نموده اید جناب انوشیروان مهربان مذکور در وقت که در حسین آباد اید  
بخلاف انبیا جناب پیستجو در وقت رفتار از انگریز دیدہ است بکنہ نھیست  
احترام را با غمخوارید ایم و لکن از ورود او را استقبالی کردیم و مجلس در نھیست  
زینت و مطرز بطراز نیز و صندلی و شہرت و شیرین محض تشفیست ایشان  
ارادتیم و کبر خدمت گذار را ایمان بستیم و در خدمت گذار تصور نمودہ ایم  
و چون جناب پیستجو بمقتضای آن بزمیست با بودیم نہ ایستند و برخواستند  
و داخل در مدرسم نشدند و اطفال مدرسم را ہم انجمن فرمودند و تشرف  
فرمان پذیر شدند ہمہ ایشان حاضر شدند و ما حاضر بفرمایند کہ چه باین احترام  
نسبت ایشان شدہ است پیستجو کور داشت کہ کدام باین احترام از این بزرگوار  
کہ کثرت این زرد شہر از نام بنیادہ اید و زرتاریست بگوید جناب همشید مذکور

داشت که اصطلاح پارسیان ایران زمار است و تمام دستوران هم زمار میگویند  
 پستجو گفت خبر زمار غلط است باید کشه گفت جناب حبشید فرمود در نگاه غلط است  
 ما ز دستوران زمار شنیده ایم و ز تار یار اگر گفته ایم جناب دستور مهربان  
 مذکور داشت که حد این صحبت با کنایه است جناب پستجو صورت اثر از این نوشته  
 و شما باید مهر کنید که زار دشتیان از این بعد بخلاف این زار دستور پستجو  
 بگردند و در نگاه غلط گرفتند که نمی آید این زار دشتیان است میگوید آن بدو  
 اعجاز از این باشند و شما باید این نوشته التزام را مهر کنید که دیگر بخندید به  
 جناب حبشید مذکور داشت که امر دستوران و اعضا را بچنین نام مهر کنند  
 تا نام مهر کنیم دستور مهربان گفت شما که عجب استید باید التزام ببندید  
 که محض عجب است بگردید ما چرا مهر کنیم جناب حبشید مذکور داشت جهت عیب  
 شما که دور هم فرستید و این مرغی بید و عرق در شهاب که نمی آید این  
 زار دستور است فرستید و عریبه مرگشید و سخنان ناشایسته ناپسند  
 که تا نامی آید این زار دستور است میدارید مهر نمی آید و ما که محض میگرم  
 و مناجات بدرگاه قاضی ایجات مرغی یلم و طلب عفو و مغفرتان بجزوه اموات  
 از درگاه حضرت اب الکی ثنات میکنیم التزام را مهر کنیم البته هرگز مهر  
 نخواهیم کرد پستجو مذکور داشت پس حد که التزام را مهر کنیم بکند صورت  
 اس مریب یان زار دشتیان را بنگارید تا ما بدانیم در عجب است و زار دستور  
 از هم جدا نمائیم جناب حبشید فرمودند در همین اباد که زار دستور از این است



بدیم جا در دیگر اخودتان پیدا کنید ما که از طلب کسی با خبر نیستیم تا بدیم  
 که زودتر است و در عجب خدا پیدا کند دستور مهربان گفت این همیشه بسیار  
 حرام زاره است که جناب همیشه بر آفت بسیار تنگ گردید و دست در جیب  
 خود در جاتو در آورد و در دست که من امر در در این سخن که تمام اول  
 زودتر همیشه یا شکم خود را بیدارم و یا شکم این دستور با دستور را پاره می‌نماید  
 که چنین جرات را نمود نسبت حرام زاده که را بمن داد که نوراً دستور مهربان  
 فرار نمود و جناب همیشه متغیرانه خود است از مجلس بیرون آید و لکن دو نفر  
 از حضار بر خود استند و همیشه را گرفتند و لبان مهربان در از از شکم خود  
 آوردند و مجلس متفرق شد جنابان انوشیروان و همیشه آمدند در محضر مقدس  
 روحانی زود و تو عیادت را حکایت نمودند لذا اعضا محترم محضر مقدس روحانی  
 صورت تلکرافت بپایان نگاه داشتند و مضمون این که جناب استنجد در خیانت است  
 در فریاد با سم دین و آئین فاسد فریبان زود رشتیان اندازد آیا  
 بنجر آمده است در زود مدافعه در دین و آئین پارسیان خایه یا آنکه آمده است  
 رسیده گرد در امورات مدارس زود رشتیان کند و آتش فساد روشن نماید  
 و این تلکرافت را جنابان انوشیروان و همیشه از طرف محضر زود حال زود  
 محضر مقدس روحانی طهران مخبره نمودند لهذا در طهران از اقدمات کافیه اعضا  
 محترم محضر روحانی زود طهران از طرف سفارت دولت علییه انگلیس تلکرافت  
 شد بدینگونه سخنان بزرگ دید که بستمی چکی ره است که مدافعه در امورات

دینیه و عقیده نزر در شبستان نماند فقط باید رسیدگی با مرادات مدارس از شبستان  
 کند درین البته ادرا از صحبت با نماند ایسته مانعت شده به نماند لذا اقرند  
 انگلیس مستخررا جلبید و مرا افند شده به نمود و تهدید و تویج کرد و پستخیم تنبیه شده  
 بی رفرود نشست چند زنگه نشست که فرمایند در سنوران و پستخیم اختلاف در نازعه نماند  
 شد در سنوران نماند در ابا نماند پارسیان نماند در سنوران نمودند و ادرا از بزر د  
 حرکت دادند اللهم اغفر الذنوبین بالذنوبین و یخربون بیو تقسم باید بحکم  
 و ایدر الواضین و الصدقه و السلام و البیکر و البیحه علی من اتبع الحق فیما یرایم لیسین

در سنه ۱۳۴۲ قمر

در روز جناب بهرام سید جلیل جناب جمشید بهرام در که چه معبر حسین آباد  
 ایستاده بود و چند نفر از حضرات ائمه الرحمن پارسیان در سر نور  
 آکب در آن نشسته و سخنرانی و اثر ضروف و اسباب بودند که سید محمد  
 شمر بردند سید حسین قصاب آمد عبور رفت به چون منابر جناب بهرام در آن  
 نماند رسید جبارت در آنست بهر نمود جناب بهرام بسیار بیادش گران  
 آمد و تاب نماند نمود لذا بر اشفت و یعنی تنبه آن سید شمر را یک سید بر صورت  
 او کشید سید محمد رفت در کلمه اسلامان و کیفیت از بیان کرد لذا سید حسین  
 ابن سید علی اگر فریاد او را بداد و بداد او را بداد و بداد او را بداد و بداد او را بداد  
 و بداد او را بداد و بداد او را بداد و بداد او را بداد و بداد او را بداد و بداد او را بداد  
 و بداد او را بداد و بداد او را بداد و بداد او را بداد و بداد او را بداد و بداد او را بداد

در از غم زده و یک سینه بر بنا گوش نشسته کشیده غیرت چه شده دهنش کجی  
 رفت تعصب و عنیه کوهی نفلت اسلامیته کجی است و احبته ادا محمدا بار  
 شما میر جناب بهرام سید جلد فخر عجمی است

از فریاد و نغان آن سید نادان میرزا حسن پشته نماز یک چشم بگریه تمام  
 غیلا و غضب و خشم از حسن اباد بردن آمد و جماعت از اشهر او را متوجه خود  
 انداخت و درایت منور ضلح بر ذراخت و با اشهر از حسین اباد خود را تمام

رخت که بنیان بختیان را در ایران سازد و بنیاد زور و شتاب را بر اندازد  
 و زلزله نماید شدید بر لرزانان بلوک استیاق اندازد و دیگر تبه عمر حیات و زنده  
 بختیان را زور و شتاب را ختم سازد خلاصه برزاق حسن پشته زنده حسین  
 زبان دراز از پیش و جماعت ثور و شیان در شیران از عقب تا آنکه در زمین  
 جناب حمید بر نرسید هلیش بهرام را با نکت و خون در آیزند و چون لرزان  
 بار او را گویند آب پاره پاره سازند و در اموال بختید را غارت  
 نمایند و جناب حمید مع سید جلیش برزاق است که فراختیته در علم و عرفان  
 و محبت و اخلاق روحانی سه پایه هر فرخ و ابن طالت بجهت معالجه و مدارا  
 بشهر زد رفته بودند لذا جنابان کینه و در شیر و سید جلیش از شیران  
 بهرام چون از این واقعه با خبر شدند بجهت محافظت و محارمت بیت جناب  
 سید از پیش بهرام از خانه بیرون دویدند و خود را بدرب خانه جناب حمید رسانیدند  
 که شیران غیب سید نند و فرستند که با عریبه و تار و کمان در اندر سر او نند و جناب  
 بهرام را از خانه بیرون کشند و لکن آن نوجوان دیر مقاومت آن شهر را  
 کمر خود نند و جلو گیر از آن حتم غلبه کردند و ننگور داشتند که از حمت  
 اسد میان اگر مقصد شما جنگ و جدال است ما هم بسته نیت میزنیم و فریم  
 هر چه بادا و اگر مقصدتان این است که چرا بهرام سید را زده است بزرگ حکومت  
 وقت عاری من ثرید کفر و مجازات مقصر با حکومت است سید حسین چو بیک  
 بنده نود که بر سر کهنه ریزد که جناب کهنه دست او را گرفت

دعوت از دستش در آورد امنه اسم دولت بنت زینج بهرام والده جناب  
 نجف و روید و جناب از شیردان مهربان را از این وقایع اخبار دار جناب  
 از شیردان فرزند خانی بیرون دروید و خرد در بدرب خانه جناب جمشید رسید  
 شما بدرب جناب یزانت و سید حسد جناب جمشید است



دو ذکر داشت که از جماعت چهار پرند افتاده اید اگر چنانچه بهرام خطا  
 کرده است دستگیر کرده است با خود مانده از تیسره دیجات من ایم

نزاع فرمایند و در نظر بجهت لایق این شورش و انقلاب نیست تا که خدا در میان  
شفقت دهر با ما جمیعت را متفرق نموده و فرستند برزاحسن پیشنازد رسیدن شهر  
مجدد اجتماعت شهر را در خانه های حرم رمضان جمع نمودند و بنا بر شورش راه انداختند  
که باید حق امتیازات به خود نمود و بهرام حمشید را بجزایات مشدید و داد مجدداً جناب  
انوشیروان مهربان بخانه حرم رمضان شتافت و بنا بر نصیحت و توبه باز را راغی داد  
که شاید عفت را از خشم فرود آورد و لکن مسلمانان نپذیرفتند و حرکت بکوز  
نمودند و جناب قاسم محمد خان نایب الحکومه عارض شد که اگر چنانچه بهرام حمشید را  
سیاست شدیدی نمیشد با جماع شهر بزدیر ویم و تخریب عمارت اسلام است  
میگردیم و بزدرا برام میزنیم لذا نایب الحکومه با کور کپنه گرفتن جناب بهرام  
حمشید معین نمود و روانه حسین آباد فرمود و جناب حمشید هم چون از این واقعه  
با خبر گردید بعد از گذشتن جناب حرم علی حکمران حکومت جیل بزد گرفت که کس  
متوجهی علیه زورش تیان نشود و عازم حسین آباد گردید و چون تأمر و وارد حسین آباد  
شد جناب بهرام پنجان شد و جناب انوشیروان مهربان و جناب فریدون  
و جناب حمشید بهرام و جناب اردشیر رسیدند و جناب انوشیروان بهرام عازم  
اشکر شدند و خدمت جناب قاسم محمد خان نایب الحکومه رسیدند  
و حکم حکومت جیل بزد را بدست او دادند و نایب الحکومه از منزل ضمیر خویش  
تا بدوس نمودند و حضرت شهید ترابانگ عشق قاسم بیگلر بزد را با کربا  
نایب الحکومه را فرستادند داشت انرا سزا کافیه و تخریب فرمود تا آنکه بعد از سه روز

ملکات عدیده و مذاکرات کثیره و حکمها بر شديده از طرف حکومت جليلة زرد  
شما اين جناب حشيد سيد جليل قهرام است

Ali  
the  
is of  
abd  
replaw  
Ali Shah  
shid  
erted by  
re Qabil  
LDA



Haraya  
2002  
Hasna  
Khan  
tar

افراد مسنح پنجاه تومان ربه نقد تا محمد خان از جناب حشيد گرفت و ابراهيم  
سنان زرد پشتيان داد و اجار اهر عمرت کي اين آباد نمودند مسلمانان هم بجای خود

در شرح حال و گذارش احوال حضرت شهید سید رب جمیل آقا حسین قزوینی  
زرا در صفحه در ترتبه مختصر زکر می شود

جناب آقا حسین از عسره دانشمند و ایمان قریب فیروز آباد استاق بود  
و عسره زاد او صفحہ عیاش دانشمند شهر معروف در سنه ۱۱۳۱ هـ  
هجری فرید که حضرت مینع امر مبارک بردار با ذل برز از قاهر حسب اول  
مبارک حضرت محبوب با اہم تاملت مفید عبد الہی اہلبت عبودیتہ النظر در اعتراف  
و اکتاف شرفیست مبارک حضرت مقصد کثیر اللطاف شہود با لوف بود در غریب  
جناب آقا حسین را ملاقات نمود و بقولہ برمان و ارضہم و دلائل قاطعہ حضرت قادر  
مناجیجات مانعہ جناب آقا حسین را درید و او را از زید و سبہ تقی لیدر بانید  
و سب منزل حقیقت معرفت حضرت رب العزت کشانید و جماع جماعت  
اقدم و اولینان گردانید لذا در وقت حرکت برز از قاهر از نزد بعضی است  
بلوک استاق جناب آقا حسین را همراه نمود و او را بقریم فیروز آباد دعوت  
فرمود و سه چار روز در منزل جناب آقا حسین توقف نمود و با جناب آخوند  
ملا حسین پشماز فیروز آباد طرف صحبت و مذاکرہ امریہ گردانید و فرما بکنہ  
تقیہ حال در ملا حسین پیدا شد و لکن جناب آخوند ملا حسن روغنہ فرمان  
کہ صہر اللہب جناب آقا حسین بود بشرف اقبہ ہر مبارک حضرت فیروز آباد  
فانز گردید و گذار است عسره ہر مہ اشن فیجیہ جناب ملا حسن کہ از عرفان  
امر مبارک حضرت رب زد الدنن با بہرہ و نعلب گفت حضرت قاسم



بعد از حرکت از فرزند آباد شرح و تصدیق جناب آقا حسینعلی رابع حضرت ابراهیم  
 منع حضرت بکر: اعراض نمود از این لوح اقدس حسب لزوم آرا داده مبارک حضرت  
 عبدالباقی حضرت شانه بانفی را در نازل و صادر گردید قوله معتبره بیانه الله  
 اوست

بر اسطر جناب خایمب فرزند آباد جناب آقا حسینعلی همیشه زاده صغیر عیش علیه  
 عباد الله

استر حضرت یزدان آن یار مهربان جلوه باطن نمود و آفاق را بفضی ابد  
 نمود کرد و بجهان لا یتکون صمود فرمود و لا ینو صفاتش سرمد است و تجلیش  
 ابد شمعش روشن است در مابتنش طراز گلشن و گلشن آفتابش  
 در نقطه اعتراف است و سه تا بانس نامتبر آفاق این ظهور و بطون در ویت  
 در غیبت و طلوع و غروب و شب و روزی حسب وجودش در مشرق است و کافست  
 و الاشمس حقیقت را طلوع و غروبش و زنده و متع در سنه و ظهور و بطونش  
 لم یزل کان مشرقاً و یكون و کان بحر شمس موآج است و شمعش سراج و آماج  
 آفاق منور است در شرفش فائق بر بحر و بر ذانش قدیم است اماکن ابد است  
 صفاتش سرمد لم یزل کان و یكون و کان من از ابصار پنهنان گردیده و از انظار  
 نمان شده اما بر ابصار در ادواح انگار و بیدان است در مابتن جبات در مابتن  
 و علیک النجیة  
 دانشش آماج

فلا سمه بانکه در مابتن آقا حسینعلی شایسته بمان در امام حضرت عرس جان گردید

و مورد طعن و لعن دشمنانست و علامت مسلمانان شد از هر طرف بر طعن و تهنیت و تهنیت  
 بران وجود نازنین بران بود و در هر سو مورد سیف و کمان امر طغیان  
 تا آنکه در سنه ۱۳۲۱ قمر از گشت انقلاب بیزد و تهاجم عوامان دشمن بران آنحضرت در مان  
 لاجرم و لا علاج آزاره اوطان گردید و دره سپار طهران گشت و مدتی مدیده در طهران  
 بسر برد و در زیارت اقا زورانی یاران طهران فیض عظیم برد و نصیب آنفر گشت  
 و این لوح مبارک جمید که فخر الحقیقه است از شهرت است از راه مبارک ایشان  
 گردید قول عبد بنیانه بود که سینه انفرالم طهران جناب آقا حسینعلی علیه السلام  
 بود

استلا در سبب آنکه آنچه مرقوم نمود در خلاصه گردید فخر الحقیقه در راه حق نهایت شجاعت  
 و بلا گرفتار شد و صدمه زیاد خورد در هر طرف بتاراج و تالان داد و در شجاعت  
 و زهدت و تقویت و محبت در این راه مشق است و تقویت از مقتضای محبت است  
 افزود خشن روختن مردم فرد بستن از لوازم محبت است در این سبب بنام  
 در نار شد و افتاد و در صفت حدیثی است که در زنجیر گشت حضرت ما بعد قید قایم  
 شد حضرت سیح فرزا صلیب بیاز است رسید حضور پاکین فرج و سرور جان  
 نمود در سه باخت رسید اشهدا با جمیع یاران قبر با گشتان شتافت و حضرت علی  
 هف هزار گلوله از راه بنیانه شد یاران آنکه فرج فرج مات بوج در بارش فدا  
 بیجان آمدند و باکو بان دگف زان جانان نمودند اگر بیان خواهم منصف گردید از این  
 شکر کن خدا را که تو نیز ز بسید آنکه گشت که یاران آنکه شد و مرتب در راه که گشته

و علیکم التعمیر و التعمیر ع ... با امر تا آنکه بعد از چند روز که در نزد زاهد  
 از بر ارجاس الیه فرج بگردد اینتر حاصل شد مراجعت به یزد نمود و در فرزند آباد  
 شغریه را در طبابت و زراعت شغریه بود و همواره مراد و معاشرتش با جابر  
 حسین آباد و علی آباد بود و گاه گاه هم با برادران نیز میسر میسر میسر و گنگن معاشر  
 در مغربین و مغربین فرزند آباد همواره در کین بودند که صد مه بان و حور نازین  
 وارد آوردند و آن فرزند مبارک خود را به شریعت را بقتل رسانند  
 و لکن چون جناب آقا حسینعلی از نفوس مومنه بگویند رستاق بود و همواره  
 معاشره با درکان در لوز اخذ و درستان ممکن و میسرشان نمیشد تا آنکه  
 در نزد فقیده سنه (۱۳۴۲) که انقلاب عظیم در طهران چهره گشود  
 و حضرت یغیاور یک را بدرجه رفیع شهادت بگزیدند در فرزند آباد  
 باشاه و جبرسید علی رضا مجتهد اشهر از الواط وقت یافتند و جبرسید  
 همدان شریک در جبرسید علی رضا و دو نفر از همیشه زاده ما شریک خود را  
 و صهر همیشه اش در سه نفر از الواط شریک دیگر در فرزند آباد همستان  
 نامراز شدند و ام عهد پیمان گردیدند که هر دو سببه بان باشد جناب  
 آقا حسینعلی را بقتل رسانند و همواره در کین بودند تا آنکه در شب  
 (۱۷) نزد فقیده سنه مذکوره جناب آقا حسینعلی در اشکزه مهان بایگ  
 بلوک رستاق بود در ساعت چهار از شب بعد از صرف شام  
 عازم فرزند آباد گردیدند و در شریک شریک شریک شریک شریک شریک شریک

در باغی که کرده بودند چون جناب آقا حسینعلی در قربان باغ رسید  
سه نفر از آن خاندان غدار از باغ بیرون دویدند و گریبان حضرت آقا حسینعلی را  
گرفتند و بغزب چوب دشتپر دکار و دخیجران قربان راه حضرت خردا در ادرغ  
شکوه و عذاب بقدر رسانیدند و کلید بیت آن سردار ابرار را از جیب  
او بردن آوردند و در خانه او داخل گردیدند و لعن از آفتاب و اسباب گران  
بهر او را اغارت نمودند و در بخت فغانه را بستند و کلید را آوردند و در جیب  
آن شهید قربانگه عشق نهاده رفتند و آن جبهه سه سه عمه منکر را  
در قتلگه انداختند و چون صبح شد کفن از همان امشیره زاده داشتند که مقتدر  
حضرت شهید فزید مظلوم آمد و والد او را خبر داد و مذکور داشت که در شب  
اشه او را آقا حسینعلی را کشته اند و جد او را در قتلگه انداخته اند و فرستاد  
بر خیزید بروم جنازه او را بیاریم و دفن نمائیم و چون والد حضرت شهید  
ضعیفه مغرظه مشرکه آمد و مرده بود مذکور داشت خوب کرده اند که این  
پس نامه را کشته اند بر او را بریدند و گوشه از زیر خاک بنام نهاده  
و لکن آن امشیره محترمه را منتهای اجناس آقا حسینعلی فریاد و فغان را  
بلند نمودند و پنجه داین را بفغان آسمان رسانیدند و بسبب شد که جد  
عزیز بن مشرکه برادر بزرگوار او در خانه اختتام نمود و حضرت  
شهید کور دوست دفن نمودند و بعضی از نسبتین حضرت شهید بگوشت  
بزرگ عاریت شدند و میمانند مقدس در خانه از دو سینه ابارت کز آفات

کافیست نمودند که شاید مرتکبین و محرکین قتل آن شهید جلیله را جزا سزا  
 دهند و حکومت عادلانه قصاص نماید و آری مبارکه و کتم فراقصاصی حیات  
 یا اولی اللباب را مجرم دارد و حکومت جلیله در وقت سراداره نفاذ می  
 هم اقدامات کامله نمودند که شاید قاتلین را بچنگ آورند و اینچنین در آن روز  
 قاتل مجرم و غیر معلوم بود قصاص نشد و انتقام نگردید جز آنکه قریب  
 دو هزار تان جریمه از امانت فیروز آباد گرفتند و خفارت کلمه یا  
 با آن قریب وارد آوردند و لکن اقدامات اجبار الهی و می نمودند که در  
 حق محمد مقدس بر کبیر طهران در قصاص مرتکبین نتیجه را نبخشید و اثر و اثر  
 پدید از نگردید و بعد از چند روز این تکلیف منع اقدس در آن از دست  
 عظمت حضرت پیا امر مبارک رحمانی ثور قرائت در باب تسلیت و تفریت  
 اجبار الهی و نسبت بین حضرت شهید و عید دیار بخت حضرت عرسین  
 عزیزند یافت و باز مانده گمان را اینست که فواظ عزیزین گردید و بسبب  
 سیرت یاران حضرت عرسین گشت و قلب افسرده گمان را بنور  
 فسد و امان روشن و منور فرمود قوله عن سید بیان و جدا  
 طهران توسط درویش

عاقله فیروز آباد تسلیت رحمانی بر آن عاقله مطلبیم ثور  
 خدمت شایان

از روی در رضا در غیبت و محبت و دوداد و پسندیده در گام نیران پسران اندازد

آنکه جناب رستم سید جمیل خدا داد پارس حسین آباد در یوم صعود بکشد  
 رب درود و صیلت فرمود که مبلغ یکصد تومان وجه نقد از هاسته برآید  
 بمحمد متکس روحانی حسین آباد تا مخارج بنیان مسیح رفیع مشرق  
 الذکار حسین آباد نمایند با آنکه قبلاً هم اعانه الکامع داده بود و بعد از  
 صعود آن روح مجرد در آت ان متعاعد الا اله مبلغ یکصد تومان وجه نقد را  
 جمیل الصیلت آن مغفور تسیم جناب جمشید سید جمیل بهرام که امین  
 صندوق اعانه مشرق الذکار و تحصیل دلار و جوہات اعانات بود  
 نمودند و بموجب وصیلت پدر بزرگوار روشنی در رفتار فرمودند علیهم  
 الفضل والرحم ان من ملکوت ربہ الرحمن بما فاز علی هذا الفیض العظیم المغزای  
 و غفرہ و غفر انہ

در شرح حدیث

امته المقر به غری سید جمیل رستم پارس جعفر آباد در بعد از آنکه رستم و الدواد  
 بشرف اسلام شرف شد در موم باسم میرزا علی گمر دید والدہ آد غری را  
 بر در محله پشت خانعلی و بدست خانم نام سید میرزا سید سید لدا حضرتات  
 برستانه اورا تعظیم و تدریس در تربیت نمودند و غسغس تعظیم دادند و باین سبب فرمودند  
 نمودند تا آنکه امته اسم غری بجد رشد و نبوغ رسید و جناب جمشید سید جمیل  
 همین آباد در غم استگوار او شد و بجانم انکساع خود در او در و بجهن آباد  
 آورد و بزم همت زیاد او را بسایع نمود لذا امته امته المقر به غری از تزلزل است

آیات اگر دینیات رحمان را تازه و جویبار به اندازه در سمش پیدا  
 شد و نام بیخ در تبلیغ آید بسیار گشود و باب محاشه را  
 با حضرت امام آرا حرم منزه نمود تا آنکه از طرف محمد مقدس او حلال حسین  
 نام و مجاز شد که در قرآن اطراف حسین آباد هدایت است و از دست بان  
 پر داد و الحی و الا انصاف که در ضعیف است ام تیم الهیه تصور و فتور است  
 و فقها اله تبارک و تعالی حرارت و رحمت و فرغت من تالیف من فریم از زمین شهر  
 القمر سنه (۸۳۰) من طلوع صبح الحمد